

تورات لندن دست‌نویس OR. 5446 از یوسف بر موسی نویسه‌گردانی به فارسی و توضیحات

علی حاجی حسینی

به پاس همنشینی با استاد بزرگ و آرزوی راهنمایی‌های بیشتر

Herrn Professor Dr. Seyfeddin Nadjmabadi

چکیده

این مقاله معرفی دست‌نویس OR. 5446 موزهی بریتانیا به همراه نویسه‌گردانی (*transliteration*) و کاوش در واژگان ناشناخته‌ی فارسی در بخش‌هایی از این دست‌نویس است. کاتب دست‌نویس "یوسف بر* موسی" است که به‌نظر می‌رسد این ترجمه و تفسیر را بر اساس تفاسیر استادش "ابی سعید" نوشته باشد. تاریخ به‌پایان رساندن دست‌نویس به گاه‌شماری عبری سال ۵۰۷۹ برابر با ۱۳۱۹ میلادی است. این تفسیر در اساس ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی متن عبری تورات و در قسمت‌هایی ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی متن آرامی تورات است. تطابق به نسبت دقیق واژه به واژه با متن عبری و آرامی این امکان را می‌دهد که بتوان در بیشتر موارد معنی و مراد واژه‌های ناشناخته را دریافت.

درآمد- جایگاه ادبیات فارسی به خط‌های غیر عربی

درباره‌ی جایگاه متن‌های کهن فارسی به خط‌های غیر عربی، بویژه بخط عبری، در کشف حلقه‌های گمشده‌ی گذار از فارسی میانه به فارسی نوین، چه پژوهشگران فارسی زبان، برای نمونه استاد پرویز ناتل خانلری^۱ و دکتر حسن رضایی باغ‌بیدی^۲ و چه دیگران، برای نمونه ژیلبر لازار^۳ سخن گفته‌اند. یهودیان ایرانی اگرچه از دیرباز به یکی از گویش‌های فارسی تکلم می‌کردند، اما فارسی را به‌خط عبری نوشته و

* معنی «بر» همان «بن» همان است ولی در دست‌نویس بصورت «یوسف بر موسی» آمده است. بر يك واژه ی آرامی و به معنی پسر است و در هزوارش‌های پهلوی هم به صورت "برا" بجای پسر فارسی آمده است.

۱ تاریخ زبان فارسی؛ دکتر پرویز ناتل خانلری، فرهنگ نشر نو، تهران ۱۳۸۲، صفحه ۳۱۵ تا ۳۳۵

۲ کهن‌ترین متون فارسی به خطوط غیر عربی (عبری، سریانی و مانوی)، نامه‌ی فرهنگستان ۸/۲

۳ شکل‌گیری زبان فارسی؛ ژیلبر لازار، ترجمه‌ی مهستی بحرینی، صفحه ۱۶۹ تا ۱۸۵ انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۴

می‌نویسند. ادبیات فارسی به‌خط عبری همه‌ی زمینه‌های ادبی، برای نمونه مذهب، تاریخ‌نگاری، شعر، اسناد خرید و فروش و نامه‌های شخصی را در بر می‌گیرد. درین میان ترجمه‌ها و تفسیرهای تورات حجم گسترده‌ای از این دست‌نویس‌ها را تشکیل می‌دهند که متن‌های "فارسی-یهودی" نامیده می‌شوند.

تا کنون شمار کمی از این نوشته‌ها از خط عبری به خط فارسی بر گردانده شده است، که از آن میان می‌توان از دیوان مولانا شاهین یا شاهین تورا از شاعر مثنوی سرای شیرازی سده‌ی هفتم^۱ و کتاب سرگذشت کاشان از بابای بن فرهاد، که گزارش هجوم محمود افغان به ایران و فجایع این لشکرکشی است^۲، نام برد.

هدف واج‌نویسی متن دست‌نویس OR. 5446 به خط فارسی باز کردن دریچه‌ای برای زبان‌شناسان فارسی زبان است تا بتوانند مستقیماً به این متن کهن فارسی دسترسی داشته و خود ویژگی‌های گویشی آن را مورد پژوهش قرار دهند.

دست‌نویس OR.5446

در بالای برگ پایانی دست‌نویس مهر موزه ی بریتانیا (OR.5446) زده شده و کمی پایین‌تر این نوشته به انگلیسی آمده است: "Bought from Mirza Azzullah, November 15. 1898" (خریداری شد از میرزا عزالله، پانزدهم نوامبر ۱۸۹۸). پرفسور هربرت ه. پیر^۳ در مقدمه‌ی چاپی این دست‌نویس^۴ می‌نویسد که بنا بر مدارک موزه‌ی بریتانیا این شخص از تهران آمده بوده است. سندی در باره‌ی جایی که این دست‌نویس نوشته شده در دست نیست. از تمام شواهد و قراین چنین برمی‌آید که خاستگاه متن باید شمال شرقی ایران باشد. این دست‌نویس ترجمه و تفسیر پنج سفر تورات به فارسی است که به خط عبری زیبا و خوانایی نوشته شده است. این دست‌نویس، همچون برخی از دست‌نویس‌های دیگر، از گزند روزگار در امان نمانده است. آغاز دست‌نویس تا آیه‌ی هشتم باب سوم از سفر پیدایش از میان رفته است. افتادگی دیگر در سفر پیدایش از آیه‌ی بیستم باب ششم تا آیه‌ی دوازدهم باب نهم است. افتادگی سوم در سفر پیدایش از آیه‌ی پنجاهم باب سی‌ویکم آغاز و سراسر سفر خروج تا به آیه‌ی بیستم باب یازدهم از سفر لویان را دربرمی‌گیرد. افتادگی چهارم از پایان آیه‌ی چهارم باب هفدهم سفر اعداد آغاز و تا آیه‌ی چهارم باب نوزدهم همان سفر می‌رسد. جدا از این‌ها، افتادگی‌های پراکنده‌ی دیگری هم در سراسر دست‌نویس دیده می‌شود.

خوشبختانه برگ‌های پایانی دست‌نویس، که دربردارنده‌ی نام نویسنده و تاریخ به پایان رساندن آن است، از گزند روزگار جسته‌اند.

۱ به کوشش و پژوهش منوچهر خوبان، شرکت کتاب ۱۹۹۹

۲ ویرایش و ترجمه به انگلیسی از Vera B. Moren، انتشارات Franz Steiner Verlag Stuttgart، سال ۱۹۹۰

۳ Herbert. H. Paper

۴ A Judeo-Persian Pentateuch, Ben-Zevi Institut; Jerusalem 1972

کاتب دست‌نویس "یوسف بر موسی" (یوسف پسر موسی) نامی است، که چنان‌که خود گوید، این ترجمه و تفسیر را بر اساس تفاسیر استاد "ابیسعید" نوشته است: "چونانک دیدم کو اوستاد ابیسعید ^{אָבִישַׁעִיד} نیشته بود بر بشاط (بساط؟) راست و از سخونها موشگل [و د]وشخوار کو مشرح کرده بود و به ^{אָבִישַׁעִיד} و اشتقاق محکم کرده چونانک جومله ۲۴ اسفار را این ..."

در بخش تفسیری دست‌نویس چندین بار از استاد "ابیسعید" و "اوستاد ماضی" یاد شده است. تاریخ به پایان رساندن دست‌نویس "در روز آغاز شبات" که آن بیست و چهارمین روز (بود) در ماه ادار دوم^۴ سال هزار و ششصد و سی (۱۶۳۰) سلوکی^۵ و برابر با ۱۳۱۹ میلادی است. همچنین در بالای صفحه‌ی پایانی با خطی شکسته و قلمی دیگر (نازک تر از خط متن اصلی) این عبارت به عبری افزوده شده است: "نوشته شد به سال پنج هزار و هفتاد و هشت (۵۰۷۸) پس از آفرینش جهان". این تاریخ نیز، بر اساس گاه‌شماری عبری، برابر با ۱۳۱۹ میلادی است.

این تفسیر در اساس ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی متن عبری تورات و در قسمت‌هایی ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی متن آرامی تورات، معروف به **أَنْقَلُوس** (Onqelos) است. از آنجا که تورات پیرامون سال مبدأ تاریخ میلادی از عبری به آرامی ترجمه گردیده و زمانی میان چهار صد تا هفتصد سال بین دو متن فاصله بوده است، و در این مدت دانش خداشناسی دستخوش تحولاتی شده، به‌ناچار ترجمه‌ی آرامی در برخی موارد رنگ و بوی دیگری دارد. برای نمونه در متن عبری خدا خود ظاهر می‌شود یا حرف می‌زند ولی در متن آرامی **جلالت** خدا ظاهر می‌شود یا **پیام** خدا به گوش می‌رسد. این نمونه‌ها بسیارند و در واج‌نویسی، آیات و کلماتی که از روی **أَنْقَلُوس** ترجمه شده، با **خط درشت** مشخص گردیده‌اند.

مفسر برخی واژه‌ها و عبارات را، برای توضیح بیشتر، از خود افزوده است. این واژه‌ها و عبارات نیز در جای خود با کشیدن خط زیر آنها نشان داده شده‌اند. واژه‌ها یا عباراتی را که مفسر جایگزین کرده، با کشیدن **نقطه‌چین** زیر آنها نشان داده شده‌اند، همچنین واژه‌ها یا عباراتی که، خواسته یا نا خواسته، از قلم افتاده‌اند. عباراتی که **خط خورده‌اند**، عباراتی هستند که کاتب سهوا نوشته و خود خط زده است.

این ترجمه و تفسیر از نوع تفسیرهای تحت‌اللفظی قرآن (تفسیر شنقشی، تفسیر نسفی، تفسیر طبری، قرآن قدس و نمونه‌های دیگر) است، که در سده‌های نخستین پس از اسلام نوشته شده‌اند. همخوانی نسبتاً دقیق واژه به واژه با متن عبری و آرامی این امکان را می‌دهد که بتوان در بیشتر موارد معنی و مراد واژه‌های ناشناخته را دریافت.

این دست‌نویس، با آنکه سبک متن و واژگان آن یکدست نیست، از نظر بررسی تحول تاریخی زبان فارسی سند

۱ کوتاه نوشت ^{אָבִישַׁעִיד לְבַרְכָּה}: یادش گرامی باد!

۲ واژه ی آرامی [دومیا] به معنی "مثال"

۳ غروب روز جمعه

۴ ^{אָבִישַׁעִיד}: ماه هفتم سال یهود در سال کیسه (سال ۱۳ ماهه) که دارای ۲۹ روز است. (فرهنگ عبری-فارسی حسین)

۵ برابر پانزدهم مارس سال ۱۳۱۹ میلادی

بسیار ارزشمندی است. سبک متن دست‌نویس در قسمت‌هایی از نوع سبک فارسی دری سده‌های نخستین پس از اسلام و چون حلقه‌ی واسطی بین فارسی میانه و فارسی نوین است و در بخش‌هایی پر از واژه‌های عربی. بنظر می‌رسد که نویسنده‌ی این تفسیر، جدا از زبان مادری خود، فارسی، زبان‌های عبری توراتی، آرامی و عربی را بخوبی می‌دانسته و در تفاسیر تورات تبهر کامل داشته است. شواهد و نشانه‌هایی در متن تفسیر یافت می‌شوند که نشانگر آشنایی مفسر با طرز نوشتن فارسی به خط عربی در زمان خود است. شباهت نوشتاری با متون کهن فارسی و نوشتن‌های غیر ملفوظ می‌تواند دلیل این مدعا باشند. همچنین باید یاد آوری کرد، که گویش محلی مفسر و روش تلفظ واژه‌ها در آن گویش در طرز نوشتن برخی واژه‌ها دیده می‌شوند. بنظر می‌رسد که برخی از واژه‌ها را نویسنده یا نویسندگان خود، برای همخوانی با عبری توراتی، ساخته باشند. برخی از واژه‌ها و عبارات نیز به پیروی از عبری ساخته شده‌اند که در جای خود به آن اشاره شده است.

روش کار

آغاز کار بر اساس نسخه‌ی چاپی Herbert. H. Paper بود ولی در خلال کار، نظر به غلط‌های چاپی بیشمار، بهتر دیده شد که متن واج‌نویسی (نویسه‌گردانی: transliterated) شده با اصل دست‌نویس کتابخانه‌ی بریتانیا مقایسه شود. به موارد اختلاف با نسخه‌ی چاپی نامبرده در جای خود اشاره رفته است. در واج‌نویسی به خط فارسی، حروف الفبای عبری طبق جدول زیر جایگزین شده‌اند. نام‌ها و واژه‌های عبری یا آرامی، بدون توجه به تلفظ آنها و روش نوشتن آنها در فارسی، همچون دیگر بخش‌های متن، واج‌نویسی شده‌اند. در برخی واژه‌ها برای بهتر خوانده شدن نشانه‌های صوتی زیر، زبر و پیش به کار رفته‌اند: روح من، نام ور، آبر، می، پس تو و بعد تو (در یک آیه!)، دهیک (ده یک)، مه رو (نرو)، درو (درو، محصول)، مُمکیر (منکر)، بر مچین، مکار (فعل نهی از کاشتن)، مکار کوناد، رمها (رمه‌ها)، نَدستوری داد (دستوری نداد)، نچسیم (نگردم)، مستانید، مَترس، مَنماز (نماز مبر)، چشمها (چشمه‌ها)، مَخور، مگر، مبین، مبر، درو، دروی، مُلخ، زینیه، عم، دوار، اهل بیت، جو (از خانواده‌ی گندم)، بایستند، باشند، تهی (ته)، رَشک، کی (چه هنگام)، همی بر کنی، کَمَل (سنگ، صخره)، رنجهبی (محنت)، زقن، نَمود، عاقبت، دهیکها، غلاه، سیک، بخورد، بخورد، شالها، بسروری، ... و نمونه‌های دیگر که برای نشان دادن تلفظ درست واژه است و در جاهایی گویش مفسر یا کاتب را نشان می‌دهند. در برگرداندن به خط فارسی بجای کسره اضافه زیر "ه" بیان حرکت یک همزه روی آن گذاشته شده (بره، برهی): بره‌ی و کسره‌ی اضافه پس از واژه‌های مختوم به الف بصورت "ی" نوشته است. همچنین در برخی واژه‌ها مانند باوی و باشما به عمد نشانه‌های صوتی کمکی افزوده شده‌اند، تا این واژه‌ها برای نمونه "با وی" یا "با شُما" خوانده نشوند.

א, א, א	ל: ל
ב: ב, در اسامی خاص گاهی "و"	מ: מ
ג: گ	נ: נ
ד: د	ס: ס
ה: ه	ע: ע
ו: و	פ, פ: פ
ז: ز	צ: צ, ص: ص
ח: ح	ק: ק
ט: ط	ר: ר
י: ی	ש, در اسامی خاص گاهی "س"
כ: ک, در اسامی خاص گاهی "خ"	ת: ת
ך: خ	ת: ת

جدول جایگزینی حروف الفبای عبری به فارسی

کارواژه ها (افعال)

از آنجا که این تفسیر یک ترجمه‌ی واژه به واژه است، از نظر ارزیابی ساختمان جمله (نحو) فاقد ارزش است و بدون در دست داشتن متن عبری همه‌جا قابل فهم نیست. در عوض ارزیابی کارواژه‌ها از نظر صرفی بسیار ارزشمند است. چند یادآوری کوتاه در مورد کارواژه‌ها:

- زمان حال در بیشتر موارد به پیروی از عبری و زبان‌های سامی بصورت صفت فاعلی است.
- زمان گذشته با "می" و "همی".
- نفی با *نَ* و *مه*.
- وجه امری و دعایی بصورت کوناد، دهاد و نمونه‌های دیگر.
- ساختن کارواژه‌های مجهول و بازتابی به پیروی از باب‌های افعال عبری، مانند "آشکارا شده آمد" یعنی "آشکار شد" و نمونه‌های دیگر

افتخار بزرگی است که در اینجا از استادان بزرگوار دکتر سیف‌الدین نجم آبادی، که با راهنمایی‌های همیشگی پهنه‌ی گسترده‌ی فارسی میانه را به چشم‌دیدم گذاشت و پرفسور شائول شاکد، که با آگاهی ژرف از زبان‌های سامی و ایرانی و گشاده‌رویی هیچ گرهی را ناگشوده نگذاشت، صمیمانه سپاسگزاری کنم. همچنین خود را مرهون زحمات دوست فرهیخته آقای محمد رضا نباتی می‌دانم، که با دست‌ودل بازی کتابخانه‌ی شخصی‌اش را در اختیارم گذاشت، در تهیه کتاب‌های مرجع هر رنجی را پذیرفت و در راهنمایی و مشاوره کوتاهی ننمود.

در پایان سپاس بی‌پایانم را به همسرم حوا سمیعی نوری می‌فرستم که با بردباری و از خود گذشتگی سختی‌های این راه را آسان نموده و با همکاری در مقابله‌ی متن چاپی با اصل دستنویس به این مهم کمک شایانی کرده است.

اکنون به پیوست گلچینی از آیات به ترتیب اسفار و باب‌ها و با دادن شماره‌ی آیه آورده می‌شود. برخی واژه‌های ناشناخته، که در فرهنگ‌های در دسترس زبان فارسی دیده نشده‌اند، همراه با برخی واژه‌هایی که بدین صورت در فارسی نوشتاری مرسوم نیستند، توضیح داده شده‌اند.

سفر پیدایش باب سوم (۱۸) [خاروخسک برویاند بتو] و بوخری^۱ ازمر^۲ گیا[ها]ن^۳ دشت: (۲۲) و گوفت یوی الهیم اینک آدم [ب]بود یگانهی^۴ ازوی^۵ بشناختن^۶ نیک و بد و اکنون نه باید [ک]بو در آزد^۷ دستی^۸ اوی و بستاند هنیز^۹ از درخت آن زندگانی [و] بخورد و بزیهد^{۱۰} بجاوید: (۲۴) و بدوارنید^{۱۱} ازمر آدم و بنشاینید^{۱۲} از پیش^{۱۳} بیوستان عدن ازمر آن کرובהا یعنی چیهره (توضیح مفسر) و ازمر زفانهی^{۱۴} آن شمشیر آن زیر زیر شوا^{۱۵} بنگاه داشتن ازمر راه آن درخت زندگانی:

سفر پیدایش باب چهارم (۲) و بی اوزود^{۱۶} بزادن ازمر برادر اوی ازمر هبل و بود هبل چرانا گوسپند و قین بود برز کونای زمین: (۴) و هبل بیاورد هنیز اوی از نخوسترا<د>گان^{۱۷} گوسپندان اوی و از چرب ترینان ایشان و بدیروفت^{۱۸} یوی بهبل و بقرن اوی: (۵) و بقین و بقرن اوی نپدیروفت و گرم شود^{۱۹} بقین بغایت و بگشتند گونه روی اوی^{۲۰}:
יָפְלֶהָ אֶז מַעֲנִי [ח]قارت است דכת לא נפל אנכי מכם^{۲۱}:

- ۱ بوخری: بخوری سه بار به این صورت آمده است. در نمونه های دیگر هم "ب" تأکید یا زینت بصورت "ب" آمده است.
- ۲ بوخرم=بخورم، بویربند=بیوربند، بویراد=بیراد، بوکنی=بکنی، بوگذران=بگذران، بوکنند=بکنند (همسانی واک ها؟) ازمر: علامت مفعول بیواسطه (را). در عبری علامت مفعول بیواسطه پیش از اسم آورده می شود.
- ۳ در چاپ پیپر "گیا [ن]"
- ۴ یگانهی: یگانه بی، در موارد دیگر هم پسوند "گی" بصورت "یی" آمده است، مانند حاملهی (حاملگی).
- ۵ باید "ازیما" باشد. این اشتباه مفسر است. واژه ی عبری זָיִמָה هم به معنی "از ما" و هم به معنی "از او" است. معنی آن را باید از فحوای کلام تشخیص داد.
- ۶ شناختن بمعنی "دانستن"
- ۷ در چاپ پیپر "بر یازد". دو بار دیگر بصورت "در یازد" آمده است.
- ۸ دست (بر) آزدین یا دست (بر) یازدین: دست دراز کردن بسوی چیزی. دستی اوی: دست اوی
- ۹ هنیز: نیز، باز هم
- ۱۰ بزیهد: از مصدر زیستن یا زیهیدن؟
- ۱۱ بدوارنید: بیرون راند، دوارنیدن، وجه متعدی از دواریدن (نک). به توضیحات ابراهیم پورداود درباره ی dvār "پا" ی اهریمنی در برابر "گام" پای ایزدی در "یادداشتهای گات ها" تهران ۱۳۳۶ ص ۸۴
- ۱۲ بنشاینید: از مصدر نشاینیدن، نشانندن، مستقر کردن
- ۱۳ پیش: در اینجا بتقلید از عبری توراتی بمعنی خاور یا شرق است.
- ۱۴ زفانهی: زبانه ی
- ۱۵ شوا: شونده، چون در عبری، مانند دیگر زبانهای سامی، زمان حال با صفت فاعلی ساخته می شود، مترجم در ترجمه ی فارسی هم برای زمان حال همه جا صفت فاعلی بکار برده است.
- ۱۶ بی اوزود: بیافزود: bē ouzūd یا bē afzūd؟
- ۱۷ نخوستزاد: نخست زاده، نخستین فرزند از انسان یا حیوان
- ۱۸ بدیروفت: پذیرفت: در تاریخ سیستان هم با نگارش "د" آمده است. معنی واژه ی عبری "توجه کرد" است.
- ۱۹ گرم شدن: خشمگین شدن (به پیروی از عبری)
- ۲۰ و بگشتند گونه روی اوی: چون واژه ی "روی" بمعنی چهره در عبری بصورت جمع بکار می رود، "گونه روی" بجای آن گذاشته شده تا توجیهی برای "بگشتند" باشد. معنی این عبارت اینست: و روی او بگشت (گردید) یعنی سرش را بزیر افکند، سرافکنده شد.
- ۲۱ اوفتادند
- ۲۲ مکتوب است: نه اوفتا من از اشما (کتاب ایوب، باب دوازدهم، آیه ی ۳)

(۶) و گوفت یوی بقی[ن] چیرا^۱ گرم شود بتو و چیرا بگشتند گونهی^۲ روی تو: (۷) ها [نی]^۳ اگر نیکی کونی آموزیده آیی^۴ و اگر نه نیکی کونی بدرگاه خطا گاران گرفتار شوی^۵ و بتو محتاجی^۶ اوی و تو مسلط باشی باوی: (۸) و گوفت قین بهبل برادر اوی و بود در بودن ایشان در دشت و اندیشیت^۷ قین بر هبل برادر اوی (از افزوده های مفسر) و بر خاست قین بقصد هبل برادر اوی و بکوشت^۸ اوی را: (۹) و گوفت یوی بقین [کو]جاست هبل برادر تو و گوفت نشناختم^۹ ها^{۱۰} نگه دارای برادری [من]م من: (۱۰) و گوفت چی کردی آواز خونها برادر >تو< بغراو^{۱۱} کونان^{۱۲} بحضورت من ازان زمین: (۱۱) و اکنون نفرین تری تو ازان زمین آنچه بگوشاد از مردهان آن بستد^{۱۳} ازمر خونها برادر تو از دستی تو: (۱۲) کو برز کونی ازمر آن زم[ین] را نه اوزاید^{۱۴} دادن زور آن بتو نویده^{۱۵} و بشریده^{۱۶} باشی^{۱۷} [دران] زمین: דומל נועל תנועל ארץ כשכור והתנוודה כמלונה^{۱۸} هر دو از معنی جومیدن است: (۱۴) اینک بدوارنیدی مرا امروز از زیر روی آن زمین و از پیشی نظر تو^{۱۹} نیست مومکین بنهان شودن و باشم نویده و بشریده در آن زمین و باشد همه یا با^{۲۰} من بکوشد مرا: (۱۵) و گوفت باوی یوی باین سبب همه کوشای^{۲۱} قین هفت داراها^{۲۲} باز توخته^{۲۳} آیاد و بنهاد یوی بقین نشانی بنه زدن اوی را همه یاوای^{۲۴} اوی: (۱۶) و

-
- ۱ چیرا: چرا
 - ۲ گونهی: گونه ی
 - ۳ ها [نی] آیا نه: پییر "ها[ن]" خوانده است. "ها" بمعنی "آیا" است.
 - ۴ آموززیده آیی: آموززیده شوی
 - ۵ از نظر سبکی اینجا باید "بدرگاه خطاگاران گرفتار آیی" می آمد. معنی عبارت عبری "بدرگاه خطا قرار داری" است.
 - ۶ محتاجی: اشتیاق، مشتاقی
 - ۷ اندیشید: یا همانطور که تلفظ می شده نوشته ویا بر اساس رسم الخط قدیم
 - ۸ بکوشت: بکشت
 - ۹ نشناختم: ندانستم، شناختن بمعنی دانستن
 - ۱۰ ها: آیا
 - ۱۱ بغراو. [ب] [ع] (ع!) هممه و غوغا و بانگ و فریاد. (ناظم الاطباء)
 - ۱۲ ظ: کونان
 - ۱۳ در چاپ پییر "بستر"
 - ۱۴ نه اوزاید: افزاید
 - ۱۵ نویده: ناویده، سرگردان
 - ۱۶ بشریده: آواره، سرگردان، از ریشه ای نا شناخته!
 - ۱۷ در چاپ پییر "باشید"
 - ۱۸ مثال: (کتاب اشعیاء نبی، باب بیست و چهارم، آیه ی ۲۰)
 - ۱۹ در چاپ پییر "تو تو"
 - ۲۰ یا با: یابنده
 - ۲۱ کوشای: کشنده ی
 - ۲۲ دارا: واژه آرامی به معنی "نسل"، بنظر می رسد در اینجا به معنی "بار" و "دفعه" باشد.
 - ۲۳ باز توخته آیاد: مجازات خواهد شد
 - ۲۴ یاوای: یابای

بیرون آمد قین از حضرت یوی و بنشست در زمین نود از پیش^۱ **ببوستان** عدن: (۱۷) و خلوت ساخت^۲ قین اباز^۳ زن اوی و بزاد ازمر حنوخ و بود آبادان کونای شهری و بخواند نام آن شهر چون نام پسر اوی حنوخ: (۱۸) و زاینده آمد^۴ بحنوخ ازمر عیرد و عیرد بزاحیکنید^۵ ازمر محویال و محویال بزاینید ازمر متوشال و متوشال بزاینید ازمر لمخ: (۱۹) و بستد باوی لمخ دو زنان نام آن یکی عده و نام آن دو اومین^۶ صله: (۲۰) و بزاد عده ازمر بیل اوی بود **مهتر** همه نشانان^۷ گویان و رمه: (۲۱) و نام برادر اوی یوبل اوی بود **مهتر** همه گیران^۸ چنگ و خونیا^۹ **دומ** **لملعو** **תפשו** **את** **בית** **ישראל** **בלבם** **תפשו** **חיים**: (۲۲) و صله هنیز آن بزاد ازمر توبل قین سیل^{۱۰} کونا یعنی تیز کونا همه اوستادی کونا میس و آهن و خواهر توبل قین نعمه **דומ** **צרי** **ילטוש** **עלינו**: (۲۳) و گوفت لمخ بزنان اوی ای عده و صله بشنید آواز من ای زنان لمخ بنیوشید^{۱۱} گوفتار من کو مردی بکوشتم بتوانجه^{۱۲} من و کودکی بموشت من: **פצלה** **בז** **פצ[ח]** **משמש** **ست** **דכ** **פצחו** **הרים** **רנה** **و** **اصل** **ازو** **פצ** **بیش** **نیست** **דכ** **[ואחז]** **בערפי** **ויפצפצני** **יפצץ** **סלע** **דומ** **חבורה** **חבור** **עצבים** **چون** **[...]** **وکف** **دست** **گوشاده** **باشد** **פצלה** **گویند** **و** **چون** **همه** **در** **هم** **ساسته** **و** **ج[مع]** **شوند** **חבורה** **گویند** **از** **معنی** **همپوشتی** **و**

- ۱ پیش: در اینجا به معنی "خاور" است.
- ۲ خلوت ساخت: واژه ی عبری به معنی "شناخت" است.
- ۳ اباز: با
- ۴ زاینده آمد: زاینده شد، زاینیدن: زاینیدن
- ۵ بزاینید: صاحب فرزند شد: این کارواژه تنها برای مردان بکار رفته است.
- ۶ دو اومین: دومین
- ۷ ظ: نشانان
- ۸ گیران: گیرندگان
- ۹ خونیا: خنیا، نی، فلوت
- ۱۰ مثال: بقبل خاندان یسرال در دل ایشان (کتاب حزقیال نبی، باب چهاردهم، آیه ی ۵)
- ۱۱ گرفته آمدند زندگان (کتاب اول پادشاهان، باب بیستم، آیه ی ۱۸)
- ۱۲ سیل: تیز، از ریشه نا شناخته!
- ۱۳ دشمن من تیز کوند چشمان اوی (کتاب ایوب، باب شانزدهم، آیه ی ۹)
- ۱۴ نیوشیدن: گوش کردن
- ۱۵ توانجه: تپانچه، ضربت
- ۱۶ **פצלה**: زخم زدن، **פצסת**: شکستن، **משמש**: بکار رفته (زخم زدن با شکستن بکار رفته است).
- ۱۷ مکتوب است: بشکنید کوهها بفریاد (کتاب اشعیا نبی، باب چهل و چهارم، آیه ی ۲۳)
- ۱۸ پراکنده شدن
- ۱۹ مکتوب است: و گرفت بقفای من و بشکست مرا (کتاب ایوب، باب شانزدهم، آیه ی ۱۲)
- ۲۰ بشکند **کمل** (سنگ، صخره) (کتاب ارمیا نبی، باب بیست و سوم، آیه ی ۲۹)
- ۲۱ مثال: "دسته، گروه" پیوسته به بتان (کتاب هوشع نبی، باب چهارم، آیه ی ۱۷)
- ۲۲ در چاپ پیپر "بشاد"
- ۲۳ در هم ساسته: از توضیحات مفسر بر می آید که باید به معنی "گرد هم آمده" و "جمع شده" باشد.
- ۲۴ دسته، گروه

در هم ساستگی^۱ דז אחבירה עליכם במלים: (۲۴) کو هفت داراها^۲ باز توخته آید^۳ ب[سبب] قین و بلمخ هفتاد و هفت: (۲۵) و خلوت ساخت آدم هنیز اباز زن اوی و بزاد پسری و بخواند ازمر نام اوی شت کو بنهاد بمن خودای [نسلی] دیگر بدل هیل کو بکوشت اوی را قین: (۲۶) و پشت هنیز اوی زایده آمد پسری و بخواند ازمر نام اوی انوش آن هنگام^۴ در ایستید^۵ بصلوتا کردن بنام یوی <:>

سفر پیدایش باب پنجم (۱) اینست دفتر^۶ تولودها^۷ آدم در روز آفریدن آدم^۸ خودای آدم را بچهرهی شریف^۹ بیافرید^{۱۰} اوی را: (۳) و بزیت آدم صد و سی سال و بزاینید بخمانایی^{۱۱} اوی چون چهره اوی و بخواند ازمر نام اوی شت: (۲۲) و رویش کرد^{۱۲} حنوخ بطاعت خودای پس زاینیدن اوی ازمر متوشلح سیصد سال و بزاینید پسران و دوختران: (۲۹) و بخواند ازمر نام اوی نح بگوفتن این خووش منش کوند^{۱۳} ایما را از کار کیرد^{۱۴} ایما و از رنج برد^{۱۵} دستها ایما ازان زمین آنچه نفرین کرد اوی را خودای:

سفر پیدایش باب ششم (۱) و بود کو دریستید^{۱۶} آن مردوم بیسیار^{۱۷} شتون ابر روی آن زمین و دوختران زاینیده آمدند بایشان: (۲) و بدیدند ولیان^{۱۸} خودای ازمر دوختران آن مردوم کو نیکوان^{۱۹} ایشان و بستند بایشان زنان از همه آنچه اختیار کردند^{۲۰}: (۳) و گوفت خودای نه پاینده باشد روح من در مردوم بجاوید بسبب آنچه اوی

-
- ۱ همپوشتی: همپوشتی، در هم ساستگی: ر.ک. به توضیحات مفسر
 - ۲ مکتوب است: جمع کونم ابر اشما سخونان (کتاب ایوب، باب شانزدهم، آیه ی ۴)
 - ۳ بارها، ترجمه ی واژه ی آرامی קָרַח از روی انکلوس
 - ۴ در آیه ۱۵ باب چهارم: "باز توخته آید"، ر.ک. به پانویس ۲۲ صفحه ی 7
 - ۵ ظ: زاینیده یا زاینیده
 - ۶ آن هنگام: آنگاه
 - ۷ پیپر "بر ایستید" خوانده که درست نیست.
 - ۸ دفتر: کتاب
 - ۹ تولودها: تولد ها
 - ۱۰ در متن عبری نیست. مفسر اضافه کرده است. یا باید حذف شود و یا "یوی" خوانده شود.
 - ۱۱ تفسیر مفسر، ترجمه ی عبارت عبری "بخمانایی خودای" است.
 - ۱۲ در عبری "ساخت"، "درست کرد"
 - ۱۳ خومانایی، شباهت، ف. م. homānāgīh
 - ۱۴ رویش کرد: روش کردن، خرامیدن، گردش کردن. در عبری توراتی بمعنی مجازی زندگی کردن هم است.
 - ۱۵ خووش منش کوند: آرامش دهد
 - ۱۶ کار کیرد: کار کرد، عمل، در ف. م. برای "عمل" واژه های گوناگونی هست: kirt و kār و غیره
 - ۱۷ رنج برد: رنج بُرد: زحمت
 - ۱۸ دریستیدن، در ایستادن: آغاز کردن
 - ۱۹ بیسیار: به بسیار
 - ۲۰ واژه ی عبری به معنی "پسران" است. بنظر می رسد مفسر در اینجا تحت تاثیر روایت قرآنی آفرینش به "ولیان" ترجمه کرده است، زیرا خدا نمی تواند "پسران" داشته باشد.
 - ۲۱ نیکوان nikovān
 - ۲۲ اختیار کردند: معنی کارواژه ی عبری "انتخاب کردند" است.

گوشتمند^۱ و باشند روزگاران اوی صد و بیست سال: (۴) آن جباران^۲ نیز کاخان^۳ بودند دران زمین دران روزگاران ایشان و هنیز بعد این آنچه بیامدند و لیان (در متن عبری "پسران!") خودای بتزدیک دوختران مردوم و بزادندی بایشان ایشانند آن جباران^۴ آنچه از قدیم مردومانی نام ور^۵ דומ ואולם הר-נופל יבול^۶ אשר החלות לנופל לפניו^۷: (۵) و آشکارا بود بحضرت یوی^۸ کو بسیار شود بدی مردوم دران زمین و همه نزارش^۹ اندیشه‌های دل اوی خاصه^{۱۰} بد همه آن روز: (۶) و تباعت آورد^{۱۱} یوی کو بیافرید ازمر آن مردوم را دران زمین و چغری نمود^{۱۲} بذات^{۱۳} اوی: (۷) و گوفت یوی محو گردانم^{۱۴} ازمر آن مردوم آنچه بیافریدم از زیر روی آن زمین از مردوم تا چهار پای تا موژنده^{۱۵} تا مور[غ] هوا کو تباعت آوردم کو بیافریدم ایشانرا: (۱۱) و تباه شده آمد^{۱۶} آن زمین بحضرت یوی و پور شده آمد آن زمین ستم: (۱۳) و گوفت خودای بنح فرجام همه گوشتمند آمد بحضرت من کی پور شود^{۱۷} آن زمین ستم از پیش ایشان و اینک من تواه کونا^{۱۸} ایشانرا اباز آن زمین: (۱۴) بساز بتو کشتی ای^{۱۹} چوبها شاه^{۲۰} آشیانه ها بساز ازمر آن کشتی را و بقیل^{۲۱} زن آترا از اندرون و از بیرون بقیل: גפר^{۲۲} اشتقاق از גפרית^{۲۳} است خاصیت גפר بصד גפרית^{۲۴} ست چی גפרית^{۲۵} چون نزدیک^{۲۶} آتش رسد زود دروی افروزد اما גפר^{۲۷} چوبی باشد کو رطوبت آب قبول نکوند و

۱ گوشتمند: آنچه از گوشت باشد، مانند انسان و حیوان. واژه ی عبری برابر קֶשֶׁת به معنی "گوشت" است.

۲ جباران: واژه ی عبری بمعنی مردان تنومند

۳ کاخ بمعنی بلند؟

۴ این "جباران" با "جباران" آغاز این آیه یکی نیست. "جباران" آغاز آیه ترجمه ی قوم نفیلیم است و این "جباران" بمعنی مردان تنومند است. آنکلوس هر دو را "جباران" ترجمه کرده است.

۵ نام ور: در دستنویس درست به همین شکل نوشته شده است. نامور، نام آور؟ واژه ی عبری برابر נָוֵם به معنی نام است.

۶ مثال: ولیکن کوه جبار (سربلند) نابود شود (کتاب ایوب نبی، باب چهاردهم، آیه ی ۱۸). توضیح آنکه مترجم نام قوم נְפִילִים (نفیلیم) را "جباران" و "کاخان" ترجمه کرده و آن را از ریشه ی سامی ג. ב. ל. (نفل)، به معنی افتادن، می داند و این ریشه را از اضداد (سربلند کردن) تفسیر می کند. Gesenius ریشه ی نفیلیم را ناشناخته می داند.

۷ آنچه آغازیدی بجباریدن (سربلند کردن) ببیش اوی (کتاب استر، باب ششم، آیه ی ۱۳). نک. به پانویس پیشین.

۸ نزارش: کشش، تمایل. شاید تمایل نفسانی که ضعف بحساب آمده است؟

۹ خاصه: فقط

۱۰ تباعت آوردن: معنی کار واژه ی عبری "پشیمان شدن" است. از ریشه ای نا شناخته!

۱۱ چغری نمود: ناراحت شد. چغر، چغل، شغز: سفت و سخت، چیزی که زیر دندان جویده نشود، فرهنگ عمید

۱۲ ذات: معنی واژه ی عبری "قلب" است. در اینجا هم بنظر می رسد مفسر تحت تاثیر نظریه بسیط بودن خداست.

۱۳ محو گردانم: نابود کنم، گرداندن بمعنی کردن

۱۴ موژنده: خزنده، در عبری מְוִזְזָה، از ریشه ای ناشناخته!

۱۵ تباه شده آمده: تباه شد، پور شده آمد: پر شد

۱۶ پور شود: پُر شد

۱۷ تواه کونا: تباه کوننده

۱۸ کشتی ای: یک کشتی، در دستنویس روی "ی" عبری دو نقطه گذاشته شده است.

۱۹ شاه: نوعی درخت، ساج؟ کاج؟، سرو؟ افاقیا؟ سنط؟

۲۰ قیل: قیر

۲۱ نوعی کاج که گویا کشتی نوح از آن ساخته شد. در فارسی به "چوب گوفر" ترجمه شده است.

۲۲ گوگرد

۲۳ در چاپ پییر "نزدیق"

کوهنه نشود مگر بايام طويل و سالها دراز: و כפרת^۱ معنی پوشیدن دارد یعنی کشتی باندای بقیل و اشتقاق אֶכְפְּרָה
כְּפִי^۲ یعنی باین هدیه چشمان اویرا بر پوشانم و نیز אולי אכפרה בעד חטאתכם^۳ هم معنی پوشیدن دارد و ازان
معنی گوفت משורר עֵלָה אֲשֶׁרִי נִשְׁוִי פֶשַׁע כְּסוּי חֲטָאָה^۴: (۱۵) و اینست آنچه بسازی آنرا سیصد ارش درازای^۵ آن
کشتی و پنجاه ارش فراخای^۶ آن و سی ارش بالای^۷ آن: (۱۶) دریچه^۸ بساز بآن کشتی و بارش^۹ تمام کون آنرا از
زیر و درگاه^{۱۰} آن کیشتی در پهلوی آن بنیه^{۱۱} فرودین آشیان^{۱۲} دویمین و سیومین بساز آنرا: (۱۷) و من اینک من آرا^{۱۳}
ازمر آن طوفان آب ابران زمین بتواه کردن همه گوشتمند آنچه دروی روح زندگانی از فرود آسما[ن] همه آنچه دران
زمین بمبرد: < דוּמָ לַחֶרֶב^{۱۴} از פְּהָרָם: ۱۳> چی צהרים^{۱۵} آن وقت کو روشنایی آفتاب بهمه جایی رسیده باشد و
روش[ن] ترین از روز آن وقت باشد و نیز פְּהָרָם^{۱۶} باین معنی راه دادی^{۱۷} چی פְּהָרָם روشنایی را معاشست (؟) و דוּמָ
מבול^{۱۸} از כנבל עלה מגפן וכל צבאם פְּבֹל^{۱۹} این ریختن بلگست^{۲۰} و מבול^{۲۱} ریختن آب و نیز ירח בול מרחשוון^{۲۲}
است یعنی وقت بلگ ریز: (۱۸) و بیانگیزم^{۲۳} ازمر شرط من اباز تو و در شو^{۲۴} دران کشتی تو و پسران تو و زن تو و
زنان پسران تو اباز تو: [سفر پیدایش باب نهم] (۱۳) ازمر کمانه^{۲۵} من دادم دران ابر و باشد بنشان شرط میان امر

-
- ۱ پرده ی بالای دولابچه ی تورات (پوشش). مفسر در سفر لاویان، باب شانزدهم، آیه ی دوم "قُبَّه" ترجمه کرده است.
 - ۲ بر پوشانم پیش اوی (سفر پیدایش، باب سی و دوم، آیه ی ۲۱)
 - ۳ مگری بر پوشانم ابر سبب خطای اشما (سفر خروج، باب سی و دوم، آیه ی ۳۰)
 - ۴ شاعر (یعنی نویسنده ی مزامیر) علیه السلام: فروخ بخشیده پلیدی پوشیده خطا، یعنی: خوشا بحال آنکه پلیدی اش بخشیده و خطایش پوشیده (کتاب مزامیر، باب سی و دوم، آیه ی یکم)
 - ۵ درازا: طول، فراخا: پهنا، بالا: ارتفاع
 - ۶ دریچه: دریچه ای
 - ۷ بارش: به یک ارش
 - ۸ در چاپ پییر "در جاه"
 - ۹ بنیه: وجه امری از مصدر "نهادن"
 - ۱۰ در چاپ پییر: "اَشْيَان". خوانش این واژه به علت استفاده ی کاتب از دو روش گوناگون اعراب گذاری در خط عبری بسیار پیچیده است. نظر به این که این واژه در متن عبری نیست و از متن آرامی ترجمه شده، و واژه ی آرامی برابر، מְדוּרָה به معنی آشیان، مرتبه و اشکوب است، و همچنین در دستنویس روی "ی" خط کشیده شده، که به معنی حذف آن است، به نظر می رسد که این واژه "آشیان" باشد.
 - ۱۱ آرا: آورنده
 - ۱۲ مثال: روزنه، روشنی، سمت الرأس، اوج
 - ۱۳ نیم روزان، ظهر
 - ۱۴ روغن (زیتون) تازه و خالص
 - ۱۵ راه دادی: اسم مصدر از راه دادن: پذیرفتن، قبول کردن، روا شمردن، اجازه دادن
 - ۱۶ مثال: طوفان
 - ۱۷ چون بریزد بلگی از تاگستان و همه لشکر آن ببز مرد (کتاب اشعیاء نبی، باب سی و چهارم، آیه ی ۴)
 - ۱۸ بلگ: برگ (تبدیل "ر" و "ل")
 - ۱۹ ماه ریزش (محصول) مرحشوان (نام یکی از ماههای سال یهود)
 - ۲۰ بیانگیزم: انگیختن، برقرار کردن
 - ۲۱ در شو: وارد شو
 - ۲۲ کمانه: رنگین کمان

من و میان آن زمین: (۱۹) سه اینان^۱ پسران نح و ازینان پراگنده^۲ شود بهمه جهان: (۲۰) و در ایستید^۳ نح مردی بوز کونا زمین و بنشانید رزی^۴: (۲۱) و بی آهیخت^۵ ازان می^۶ و مست شود و باز قلتید^۷ در میان گویان^۸ اوی: (۲۷) نیکویی کوناد^۹ خودای بیفت و بنشایناد^{۱۰} شخینه^{۱۱} اوی در گویانها شم و باد کنن بنده بایشان: سفر پیدایش باب دهم (۲۵) و بعبر زاینده آمد دو پسران نام آن یکی پلگ کی در روزگاران اوی مخالف شده آمده^{۱۲} آن زمین و نام برادر اوی یقطن: (۳۰) و بود نشست جای^{۱۳} ایشان از مشا در شون بسفر کوه تازیان^{۱۴}: سفر پیدایش باب یازدهم (۲) و بود بمنزل ورداشتن^{۱۵} ایشان از پیش و بیافتند درگی^{۱۶} ۱۵ در زمین بغداد و بنشستند آنجا: (۷) بیا تا آشکارا شویم و بلبول^{۱۷} کونیم آنجا لفظ ایشان آنچ نه در یاوند^{۱۸} مرد لفظ امهل^{۱۹} اوی: (۳۰) و بود سری ویزه^{۲۰} نبود بآن فرزند: (۳۱) و براینید^{۲۱} طرح ازمر ابرم پسر اوی و ازمر لوط پسر هر ن پسر اوی و ازمر سری سنیل^{۲۲} اوی زن ابرم پسر اوی و بیرون شوندند اباز ایشان از اور کسدیم یعنی از شارستان کسدایان^{۲۳} برفتن بزمن کنن و بشوندند تا حرن و بنشستند آنجا:

- ۱ سه اینان: جمع بستن این با "ان"
- ۲ تبدیل "ک" و "گ"
- ۳ در ایستید: آغاز کرد، شروع کرد
- ۴ رز: تاکستان
- ۵ بی آهیخت: نوشید، آهیختن: کشیدن، ولی در این دستتویس همه جا آهیختن بمعنی نوشیدن یا سر کشیدن است.
- ۶ می: می
- ۷ باز قلتید: باز غلتید، مفسر از روی آنکلوس ترجمه کرده است. بنظر می رسد در ترجمه از عبری به آرامی بجای ریشه ی عبری گ.ل.هر بمعنی "برهنه کردن" ریشه ی آرامی گ.ل.ل. بمعنی چرخاندن گذاشته شده که در آرامی به هر دو صورت گ.ل.ل. و گ.ل. نوشته می شود.
- ۸ گویان (goyān): خیمه، چادر، ف. م. vijān، تبدیل vi فارسی میانه به go فارسی نوین. این واژه در متون دیگر دیده نشده است.
- ۹ کوناد، بنشایناد: وجه دعایی
- ۱۰ شخینه: واژه ی عبری-آرامی با تلفظ šxinā، فز، شکوه، حضور یا جلال خداوند، در عربی سکینه.
- ۱۱ مخالف شده آمد: تقسیم شد. واژه ی مخالف جمع مخالف است که در متن های کهن تنها بصورت "مخالف یمن" به معنی "بخش ها یا دیه های یمن" آمده است.
- ۱۲ نشست جای: محل زندگی
- ۱۳ کوه تازیان: کوه شرقی
- ۱۴ ورداشتن: برداشتن (تبدیل "ب" و "و")
- ۱۵ درگ: دره، ف. م. darrag
- ۱۶ ببلبول: واژه ی عبری بمعنی درهم بر همی
- ۱۷ در یاوند: در یابند (تبدیل "ب" و "و")
- ۱۸ امهل (أمهل؟): دوست، رفیق
- ۱۹ ویزه: وی زهه = بی زهه = بی بچه، نازا، ف. م. abē zahak (تبدیل "ب" و "و")
- ۲۰ براینید: بر گرفت، از مصدر راینیدن، از ریشه ای نا شناخته!
- ۲۱ سنیل (بصورت سنیل هم سفر لایان، باب بیستم، آیه دوازدهم آمده است): زن پسر، عروس، از ریشه ای نا شناخته!
- ۲۲ مفسر اور کسدیم را "شارستان کسدایان" ترجمه کرده است. کسدیم یا کالدیم: واژه ی آرامی به معنی بابلی یا کلدانی

سفر پیدایش باب دوازدهم (۱) و گوشت یوی بابریم برو بتو از زمین تو و از مولود جای تو و از خانه دان^۱ پدر تو بآن زمین آنچه بنمایوم^۲ تورا: (۶) و بگودشت^۳ ابرم دران زمین تا جایگاه شخم تا درختستان^۴ موره و آن کنعنی آن هنگام دران زمین: (۱۱) و بود چنانچ نزدیک رسید بشودن بمصریم و گوشت بسری زن اوی اینک نون شناختوم^۵ کو زن نیکو دیداری تو: (۱۳) گوی نون خوهر^۶ منی تو بقبل نیک باشد مرا بسبب تو و بزبهد^۷ جان من بقبل تو: (۱۵) و بدیدند آن را سرهنگان فرعه و بر ستودند آنها نیز باز لافیدند^۸ آنها بفرعه و سنده آمد^۹ آن زن بخنه^{۱۰} فرعه:

سفر پیدایش باب سیزدهم (۹) ها نی^{۱۱} همه آن زمین بیش توست جودا شوده آی^{۱۲} نون از نزد من اگر چپ رو^{۱۳} تا من راست رووم^{۱۴} و اگر از راست روی تا من از چپ رووم^{۱۵}: (۱۰) و بر داشت لوط ازمر چشمان اوی و بدید ازمر همه مرغوزار^{۱۶} آن یردن کو جومله آن آیش خورد^{۱۷} بیش تواه^{۱۸} کردن یوی ازمر سدوم و ازمر عمره چون بوستان یوی چون زمین مصریم در شودن بصوعر: (۱۱) و گوزین کرد^{۱۹} باوی لوط ازمر همه مرغوزار آن یردن و منزل برداشت لوط از پیش و جودا شوده آمدند مرد از نزد براد^{۲۰} اوی:

سفر پیدایش باب چهاردهم (۳) همه ایان جمع شودند بدرن^{۲۱} آن گچستان^{۲۲} اوست دریا آن نمک: (۵) و در

-
- ۱ خانه دان: خاندان، واژه عبری به معنی "خانه" است. (در این دستنویس در بیشتر موارد پسوندها جدا نوشته شده اند.)
 - ۲ بنمایوم: بنمایم، نشان دهم از مصدر نمایاندن
 - ۳ بگودشت: بگذشت
 - ۴ درختستان: دو بار باین صورت آمده است. واژه عبری به معنی درخت بلوط است و واژه ی آرامی برابر آن به معنی دشت و دره. گویا: درختستان؟)
 - ۵ شناختوم: شناختم
 - ۶ خوهر: خواهر (دو بار بدین صورت آمده است.)
 - ۷ بزبهد: زندگی کند، از مصدر زیستن
 - ۸ مفسر "بر ستودند" را "باز لافیدند" ترجمه کرده است.
 - ۹ سنده آمد: گرفته شد
 - ۱۰ بخنه: به خانه ی
 - ۱۱ ها نی: آیا نه؟
 - ۱۲ جودا شوده آی: جدا شو!
 - ۱۳ ظ: روی؟
 - ۱۴ رووم: روم
 - ۱۵ مرغوزار: مرغزار؟ (ترجمه ی واژه ی عبری גֶּזֶר بمعنی چیز گرد یا ناحیه و منطقه)
 - ۱۶ آیش خورد: سیراب (این واژه در فرهنگ های موجود دیده نشده است.)
 - ۱۷ تواه: تباه (تبدیل "ب" و "و")
 - ۱۸ گوزین کرد: گزید
 - ۱۹ براد: برادر (پییر "برا" خوانده است.)
 - ۲۰ درن: دره، دشت (پییر "ددن" خوانده است.)
 - ۲۱ گچستان: ترجمه تحت الفظی نام دشت سیدیم

چهارده هوم^۱ سال بی آمد کدرلعمر و آن ملیکان آنچه اباز اوی و بزدند ازمر آن جباران کی در عشرتت قرنیم و ازمر آن درم داراآن^۲ کی در هم و ازمر آن بیم گینان^۳ کی در شوه قریتیم: (۶) و ازمر آن حوری کی در کوها^۴ سعیر تا درختستان^۵ فارن آنچه ابر آن بیابان: (۷) و باز گشتند و بشودند بچشمه داوری آن قدش و بزدند ازمر همه دشت آن عملقی و هنیز ازمر آن امری آن نشینا در درن خورماستان^۶: (۱۰) و درن آن گچستان چاهها چاهها قیل و +بگوری<ختند ملبک سدم و عمره و بیافتیدند^۷ بآنجا و آن باقی مانده آمدگان^۸ بکوه گوریختند: (۱۱) و بغارتیدند^۹ ازمر همه خواسته^{۱۰} سدم و عمره و ازمر همه خورش^{۱۱} ایشان و برفتند: (۱۸) و ملکی صدق ملبک شلم بیرون آورد نان و لوه^{۱۲} و اوی خدمت کونا بحضرت خودای: (۲۳) اگر از رستهی تا چراک^{۱۳} یعنی بند نعلینی و اگر بستانم از همه آنچه بتو تا نه گوی گویا: گویی) من توانگر گردانیدم ازمر ابرم را: (۲۴) بجوز از آنچه بخوردند آن کودکان و برخ^{۱۴} آن مردومان آنچه برفتند اباز من عنرا شکل و ممرا ایشان بستانند برخ ایشان אִישָׁן בְּרַחַם שְׂרָדָךְ בְּלֹלֶה מִשְׂרַכַת דְּרַכִּיחַ^{۱۵}: و از מִמָּאמֶר חֲכָמִי^{۱۶} بستگی طرفه را סִיכָה בְּלִיבָא^{۱۷} گوید בְּלֹלֶה^{۱۸} آنست کو چون در پای کوند اوی را بند باشد کو ببند کو בְּלֹלֶה^{۱۹} معنی بستن دارد و ازوی ایسم מִנְעוּלָא^{۲۰} דִּיכְ עַל כְּפוֹת הַמְּנַעוּלָא^{۲۱} סְפִירָא בִּיאֵישׁ יָבַב בַּיְנֵדְהֶם (۲) و گوفت ابرم ای یوی الهیم چی همی دهی بمن و من روا اوی زهه^{۲۲} و شاگیرد ازدی خوار

- ۱ چهارده هوم: چهاردهم
- ۲ درم داراآن: ترجمه تحت الفظی نام قوم زوزیان
- ۳ بیم گینان: ترجمه تحت الفظی نام قوم ایمیان
- ۴ کوها: کوه ها
- ۵ درختستان: واژه عبری به معنی درخت بلوط است و واژه ی آرامی برابر آن به "کرت" است.
- ۶ خورماستان: نخلستان
- ۷ بیافتیدند: افتادند از مصدر افتیدن (افتادن)
- ۸ باقی مانده آمدگان: بقیه!
- ۹ بغارتیدند: از مصدر غارتیدن (معنی کارواژه ی عبری "گرفتند" است).
- ۱۰ خواسته: مال
- ۱۱ خورش: آذوقه
- ۱۲ لوه (loh): در فرهنگ ها له (lah) به معنی شراب انگوری آمده است.
- ۱۳ چراک: مفسر "بند نعلین" تفسیر کرده است. (دوال؟ چرم حیوانات؟)
- ۱۴ برخ: بهره، ف.م. barx
- ۱۵ مثال: چراک (سفر پیدایش، باب چهاردهم، آیه ی ۲۳)
- ۱۶ در پیچا راههای آن (کتاب ارمیاء نبی، باب دوم، آیه ی ۲۳)
- ۱۷ از قول حاخام
- ۱۸ عبارت آرامی: چسبندگی به دل (در چاپ پیپر: نک. به "یوره دعا"، سی و هفت، ۷)
- ۱۹ کفش، نعل
- ۲۰ بسته، کفش بسته
- ۲۱ ایسم: اسم (تلفظ!)
- ۲۲ بست، قفل
- ۲۳ مکتوب است: ابر کفان آن قفل (کتاب غزل عزلهای سلیمان، باب پنجم، آیه ی ۵)
- ۲۴ اوی زهه (بصورت "ویزهه" هم آمده است.): ابی زهه، بی بچه، ف. م. abē zahak

{وارث؟!} خانه من او دمشقی اليعزر: (۳) و گوفت ابرم اینک نه دادی بمن فرزند و اینک شاگرد خانه من میراث گیراست مرا: (۷) و گوفت باو من اوم^۱ یوی آنچه بیرون آوردم تو را از شارستان کسدایان بدادن بتو ازمر این زمین این میراث گرفتن آنرا: (۸) و چونین گوفت ای یوی الهمیم بچی بشناسم کو میراث گیروم آنرا: (۹) و گوفت باوی نزدیک آر بحضرت من گاو سه و بوز سه و نر میش سه و تذروی و کبوتر بچهی: (۱۰) و نزدیک بورد بحضرت اوی ازمر همه اینان و اندام زد ایشان را بساتور^۲ و بداد هر یکی اندام اوی بمقاییل یار اوی و ازمر آن بنجیشک^۳ را نه اندام زد: (۱۲) و بود آن خورشید بدر شدن و گران خوابی^۴ بیوفتید ابر ابرم و اینک بیمی تاریکی ای بزورگ عظیم^۵ او فتا ابر اوی: (۱۴) و هنیز ازمر قوم را آنچه کار فرمایند داور منوم^۶ و پس این بیرون آیند بخواسته بزورگ: (۱۵) و تو بشوی بتزدیک پدران تو بسلامت قابریده آیی^۷ پیری نیکو: (۱۷) و بود آن خورشید^۸ در شود و نیزمی^۹ بود و اینک تنوری دودگین و نفاطه آتش آنچه بگودشت میان این بوریشهای^{۱۰} اینان:

سفر پیدایش باب شانزدهم (۱۲) و اوی باشد بسان گور {گور خر یا خر وحشی} مردوم^{۱۱} دستی اوی بهمه و دست همه

باوی و ابر پیش همه برادران اوی بنشیند:

سفر پیدایش باب هفدهم (۱) و بود ابرم مردی نود و نه ساله و آشکارا شده آمد یوی بابرم و گوفت باوی منوم خودای شدی^{۱۲} {واژه ی عبری: یکی از صفات خدا به معنی قادر مطلق} رویش کون بحضرت من باش تمام یعنی دروست اعتقاد: (۴) من اینک شرط من اباز تو و باشی و {ب}پدر امبوهی^{۱۳} قومها: (۵) و نخوانده آید هنیز ازمر نام تو ابرم و باشد نام تو ابرم کو پدر امبوهی قومها دادم تورا: (۱۱) و میله کونید ازمر گوشت اخلفی^{۱۴} اشما و باشد بنشان شرط میان امر من و میان اشما: (۱۴)

۱ من اوم: منم؛ گیروم: گیرم؛ منوم: منم

۲ ساتور: ساطور

۳ بنجیشک: گنجشک، ف. م. .: vanjšik

۴ گران خوابی: خواب سنگین

۵ قابریده آیی: به قبر شوی (از مصدر جعلی قابریدن)

۶ خورشید: خورشید

۷ نیزم: یزم، نژم، بخار

۸ بورینش: بُرینش، پاره، ف. م. .: burrenišn

۹ گور مردوم: مردم وحشی (بنظر می رسد مفسر این را از روی گور خر یا خر وحشی ساخته باشد.)

۱۰ شدی: واژه ی عبری، یکی از صفات خدا به معنی قادر مطلق

۱۱ امبوهی: انبوهی به معنی "همگی"

۱۲ اخلف: ختنه کرده، در عربی، "اُلف"، قُلفه: پوست سر آلت تناسلی مرد

و اخلف نرینه آنچه نه میله کوند ازمر گوشت اخلفی اوی و اِپسیسته^۱ شوده آن مردم آن از قوم آن ازمر شرط مرا سوست کرد: (۱۸) و گوفت ابرهم **بحضرت** خودای کاشکی یشمعال بزیهدی^۲ بحضرت تو: **سفر پیدایش باب هجدهم** (۲) و بر داشت چشمان اوی و بدید و اینک سه مردان ایستیدگان^۳ ابروی و بدید و بدوید بیدیره^۴ ایشان از در گاه آن گویان و نماز بورده^۵ ابر زمین: (۴) سته آید نون اندکی آب و بشوید پایها اشما و پناهده آید^۶ فرود آن درخت **בְּנֵי יִשְׂרָאֵל לָלַךְ יוֹי קְדוֹשׁ יִשְׂרָאֵל בְּאֶמְתָּא^۷** و اسم ازوی **מְשִׁיעוֹן^۸** و **מוֹנֵת אַזּוּי מְשִׁיעוֹנָה^۹**: (۵) و بستانوم پارهی نان و قوی کونید دلها ایشما^{۱۰} و پس بوگدرد کو ابر سبب آنچه گودر کردید ابر بنده اشما و گوفتند همچونان کون چونانچ سخون گوفتی: (۶) و بشتافت ابرهم بآن <گویان> بنزدیک سره و گوفت بشتاو^{۱۱} سه قفیزها^{۱۲} آرد سمد^{۱۳} بسریش^{۱۴} بکون کولیچها: (۷) و بآن **گاو خانه**^{۱۵} بدوید ابرهم و بستد بچه گاو نازوک و نیکو و بداد بآن ورنه^{۱۶} و بشتافت بساختن اویرا: (۸) و بستد مسکه^{۱۷} و شیر نیز مسکه و دوغ و بچه آن گاو آنچه بریان کرد و بداد بیش ایشان و اوی استا^{۱۸} ابریشان فرود آن درخت و تلف کردند^{۱۹}: (۱۰) و گوفت باز گشتن باز گردوم بنزدیک تو چون وقت زیه^{۲۰} و اینک پسری بسره زن تو و سره شنوا در درگاه آن گویان و اوی پس اوی:

-
- ۱ اِپسیسته: چهارده بار بصورت "اِپسیسته" آمده است: گسسته، ف. م.: visastan
 - ۲ بزیهدی: بزیهستی
 - ۳ ایستیدگان: ایستادگان
 - ۴ پذیره: پذیره، استقبال (با "ب" هم بصورت "بذیرفت" آمده است).
 - ۵ نماز بورده: تعظیم کرد
 - ۶ پناهده آید: معنی واژه ی عبری "تکیه دهید" است. از مصدر پناهده (پناهیده) آمدن، دو بار دیگر "پناهیده" آمده است.
 - ۷ و پناهده آید ابر یوی خاص یسرال براستی (کتاب اشعیاء نبی، باب دهم، آیه ی ۲۰)
 - ۸ پناهده، پشتیبان
 - ۹ ایشما و اشما: شما
 - ۱۰ بشتاو: بشتاب (تبدیل "ب" و "و")
 - ۱۱ قفیز: پیمان، معرب کویز، کویژ، ف. م. kopīč
 - ۱۲ سمد یا سیمد: میده، آرد سفید و نرم
 - ۱۳ بسریش: خمیر کن، سریشیدن: خمیر کردن، سریش هم به معنی "خمیر" آمده است.
 - ۱۴ گاو خانه: طویله (ترجمه از روی انکلوس، معنی واژه ی عبری "گله گاو" است).
 - ۱۵ ورنه: بُرنه (تبدیل "ب" و "و")
 - ۱۶ مسکه: کره و چربی شیر، واژه ای که در خراسان متداول است
 - ۱۷ استا: ایستا، ایستاده
 - ۱۸ تلف کردند: خوردند (دو بار آمده است، گویش خراسانی؟)
 - ۱۹ زیه: زایمان

(۱۴) ها عجایب بوده آید^۱ از حضرت یوی چیزی باین وقت باز کردم بنزدیک تو چون وقت زیه و بسره پسری:
(۱۵) و مونگیر شود بگوفتن نیخندیدم^۲ کو بترسید و گوفت نی کو بخندیدی: (۱۸) و ابرهم بودن باشد^۳ بقومی
بسیار و پادیوند^۴ و آفرین کونا آید بسبب اوی همه قومها جهان: (۲۳) و نزدیک شود ابرهم و چونین گوفت ها
بخشم انجافته^۵ کونی صدیق را اباز رشع^۶:

سفر پیدایش باب نوزدهم (۱) و بشودند دو آن ملاکان بسدم در ایوار^۷ و لوط نشینا در دریواس^۸ سدم و بدید لوط و بر
خاست پدیرهای^۹ ایشان و نماز بورد بارها ابر زمین: (۲) و گوفت اینک نون ای بار خودآن^۱ من بگردید نون
بخانهی بنده اشما و منزل کونید و بشوید پایها اشما و شبگیر^{۱۱} کونید و بروید براه اشما و گوفتند نی کو در فراخی
جای منزل کونیم: (۳) و مکس^{۱۲} کرد و جهد کرد بایشان بغایت و بگشتند باوی و بشودند بخانه اوی و بکرد
بایشان دعوتی و فطیر بیوخت بایشان و تلف کردند^{۱۳}: דָּמָה וַיִּפְּצֶרָה בְּאִישׁ בְּלוֹט^{۱۴}: و اسم ازوی פְּדָיָוָנְד^{۱۵} چی عمل
פְּדָיָוָנְד مکیس کردندست: (۸) اینک نون بمن دو دوختران آنچ نه شناختند مرد بیرون آرم ایشانرا بایشما و بکونید
بایشان چون آن بیهتر بچشمدید^{۱۶} اشما خاصه بآن مردان اینان مه کونید هیچیزی^{۱۷} کو ابر سبب آنچ در آمدند در
سایه دراشکوب^{۱۸} من: (۹) و گوفتند نزدیک آی فراتر و گوفتند آن یکی آمد بغربی^{۱۹} کردن و حوکم کرد حوکم
کردن اکنون بتر^{۲۰} کونیم بتو ازایشان و مکیس کردند بآن مرد بلوط بغایت و نزدیک شتوندن بشکستن آن در: (۱۰) و

-
- ۱ عجایب بوده آید: عجیب باشد
 - ۲ نیخندیدیم: نی خندیدم، نخندیدم (بجای "ی" پس از "ن" دو نقطه روی "ن" گذاشته شده است).
 - ۳ بودن باشد: بیقین خواهد شد (پیروی از عبری)
 - ۴ پادیوند: شانزده بار دیگر بصورت "پادیاوند" آمده است: زورمند، نیرومند، pādāyāvand
 - ۵ انجافته: انجافتن: بپایان بردن بمعنی هلاک کردن، ف. م. hanjaftan
 - ۶ رشع: واژه عبری با تلفظ راشع: شریر، گناهکار، ظالم، ضد صدیق
 - ۷ ایوار: غروب
 - ۸ دریواس: دروازه (بصورت دریواسپ هم آمده است).
 - ۹ بخوان بپذیره ای
 - ۱۰ خودآن: در سراسر دستنویس واژه هایی که به الف ختم می شوند، در جمع "ی" نگرفته اند.
 - ۱۱ شبگیر کردن: شب را به صبح رساندن، übernachten
 - ۱۲ مکیس یا مکیس: جهد (مفسر خو توضیح داده است).
 - ۱۳ تلف کردن: خوردن
 - ۱۴ مثال: و مکیس کردند بآن مرد بلوط (سفر پیدایش، باب نوزدهم، آیه ی ۹)
 - ۱۵ سوهان زدن، التماس
 - ۱۶ چشمدید: نظر
 - ۱۷ هیچیزی: هیچ چیزی به معنی هر چیزی (در متن های کهن دیگر هم به این معنی آمده است).
 - ۱۸ در اشکوب (؟) گویا: اشکوب یا اشکوب: سقف (بنظر می رسد اشتباه نویسنده باشد؟)
 - ۱۹ غربیی: مهمانی
 - ۲۰ بتر: بد تر

در یازیدند آن مردان ازمر دست ایشان و در آوردند ازمر لوط بنزدیک ایشان بآن خانه و ازمر آن دربیستند: (۱۱) و ازمر آن مردان آنچه در درگاه آن خانه بزدند بشب کوری^۱ از مهتر تا کیهتر و عاجیز شوندند بیافتن آن درگاه: (۱۳) کو تواه کونآن ایم ایما ازمر این جایگاه این کو بسیار شود بغراو ایشان بحضرت من یوی و فرستیدست ایما^۲ یوی بتواه کردن آنرا: (۱۴) و بیرون شود لوط و سخون گوفت بدامادان اوی ستانآن دوختران اوی و گوفت بر خیزید بیرون شوید^۳ ازین جایگاه این کو تباہ کوناست یوی ازمر این شهرها و بود چون خندستانی ای^۴ بچشمان دامادان اوی: (۱۵) و چون صوبح بر آمد و شتاب کردن آن ملاکان بلوط بگوفتن ورخیز بستان ازمر زن تو و ازمر دو دوختران تو آن یافته آمدگان تا نه انجافته شوی بگونه آن شهر: (۱۶) و همی مولید^۵ و قوی گرفتند آن شخصان بدستی اوی و بدست زن اوی و بدستی دو دوختران اوی بوخشودن^۶ یوی ابروی و بیرون بوردند اوی را و بنشانیدند اویرا از بیرون بآن شهر: (۱۷) و بود چون بیرون بوردن ایشان اشانرا بیرون و گوفت رسته شوده آی^۷ بر جان تو مه نگاه کون پس تو و مه است^۸ در همه آن مرغوزار بکوه رسته شوده آی تا نه انجافته شوی: (۱۹) اینک نون بیافت بنده تو جاه بحضرت تو و بسیارکردی فضل تو آنچه کردی اباز من بزیهانیدن^۹ ازمر جان من و من نهمیتوانم^{۱۰} برسته شوده آمدن بآن کوه تا نه در رسد مرا بلا و هلاک شووم: (۲۵) و زیر زیر کرد ازمر این شهرها اینان و ازمر همه آن مرغوزار و ازمر همه آن نشینان^{۱۱} آن زمین و رویشن^{۱۲} آن زمین:

(۲۶) و نگاه کرد زن اوی از پسی^{۱۳} اوی و بیود کوتی^{۱۴} نمک: דומל נציב וילב שם מזבח^{۱۵} چی נציב آن باشد کی زمین انگيخته تر^{۱۶} باشد:

-
- ۱ شب کوری: کوری، خیرگی چشم
 - ۲ ایما: ما
 - ۳ شويد (šowid)
 - ۴ خندستانی ای: خندستانی، سخن خنده آور، شوخی
 - ۵ مولیدن: درنگ کردن
 - ۶ و خشودن: بخشودن (تبدیل "ب" و "و")
 - ۷ رسته شوده آی: بگریز
 - ۸ است: ایست
 - ۹ زیهانیدن: زنده کردن
 - ۱۰ نه میتوانم: نمیتوانم
 - ۱۱ نشینان: ساکنین
 - ۱۲ رویشن: رویدنی، گیاه، ف. م. rōyišn
 - ۱۳ در چاپ پیپر: پس
 - ۱۴ کوت: کود، توده (معنی واژه ی عبری "ستون" است.)
 - ۱۵ مثال "کوت": و نصب کرد آنجا منبجی (سفر پیدایش، باب سی و سوم، آیه ی ۲۰)
 - ۱۶ انگيخته تر: برجسته تر

(۲۸) و نگریش کرد بر روی سدم و عمره و ابر همه روی زمین آن مرغوزار و بدید و اینک بر آمد دود آن زمین چون دود آن داش^۱: (۳۲) بیا تا بیاهنجانیم ازمر پدر ایما را لوه و بخوسپم ابازوی و بزیهانیم از پدر ایما نسل: (۳۴) و بود از دیگروم روز^۲ و گوفت آن مهتر بآن کهتر اینک بخفتم دوش اباز پدر من بیاهنجانیم اوی لوه هنیز امشب و بشوو و بخوسپ اباز اوی و بزیهانم از پدر ایما نسل: (۳۵) و بیاهنجانیدند هنیز دران شب اوی ازمر پدر ایشان را لوه و بر خاست آن کهتر و بخفت ابازوی و نشناخت بخوفتن آن و بور خاستن^۳ آن:

سفر پیدایش باب بیستم (۳) و بیامد از حضرت یوی بنزدیک ابیملک در بوشاسپ^۴ شب و گوفت باوی اینک تو میرا بر سبب آن زن آنچ بستدی و آن شوی منده^۵ شوی: (۶) و آمر (؟) باوی خودای در بوشاسپ هنیز بحضرت من آشکارست کو بدروست اعتقادی تو کردی این و باز گرفتم تورا هنیز من تورا از خطا گار شدن بحضرت من ابراین سبب نی گوداشتم تورا بیاز سکنیدن^۶ بآن: (۱۱) و گوفت ابرهم پنداشتم مگر نیست ترسی دگاری^۷ یوی درین جایگاه این و بکوشند مرا بر سبب زن من:

سفر پیدایش باب بیست و یکم (۶) و گوفت سره براموش^۸ ارزانی کرد مرا خودای همه شنوا شاد باد بسبب من: (۷) و گوفت کی موزدک^۹ داد بابرهم کشیده پسران سره کو بزادم پسری بیبری اوی: (۱۰) و گوفت بابرهم بدوارن^{۱۰} این کنیزک این و ازمر پسر آن کو نه میراث گیرد پسر این پرستار این اباز پسری من اباز یصحق: (۱۶) و برفت و بنشست بآن از برابر دور شود چون تیر واری^{۱۱} کمان کو گوفت تا نینم بموردن آن کودک و بنشست از برابر و بیوراشت ازمر آواز آن و بگریست: (۲۳) و اکنون سوگند خور بمن بامر خودای ایدر^{۱۲} اگر خلیف کونی بمن و بنواس^{۱۳} من و بپرنواس^{۱۴} من چون آن فضل آنچ کردم بتو بکونی اباز من و اباز آن زمین آنچ غریبی کردی دران:

۱ داش: اتون، تون، اتشدان، کوره

۲ دیگروم روز: روز دیگر

۳ وُر خاستن: برخاستن (تبدیل "ب" و "و")

۴ بوشاسپ: خواب، رویا: ف. م. būšāsp

۵ شوی منده: شوهر دار (به نظر می رسد "ه" تأنیث به پیروی از عربی باشد؟)

۶ باز سکنیدن: لمس کردن (از ریشه‌ای نا شناخته)

۷ ترسی دگاری: ترسیدگاری، ترس (در دستنویس واژه ی "ترسیگار" هم آمده است.)

۸ براموش: به رامش، به نظر می رسد مفسر به گویش خود نوشته است. (معنی عبارت عبری "شوخی کرد بمن" است. "براموش ارزانی کرد" تفسیر مفسر است.)

۹ موزدک: مژده، کوچک شده مزد

۱۰ بدوارن: از مصدر نوارنیدن: راندن، دور کردن

۱۱ تیر واری: تیر رس، چون تیر واری کمان: به اندازه ی پرتاب یک تیر کمان (از ریشه‌ای نا شناخته)

۱۲ ایدر: اینجا

۱۳ نواس: نواسه نوه

۱۴ پر نواس: فرزند نوه، نتیجه (پر نواس یا پر نواسه در فرهنگ ها دیده نشده است.)

(۳۳) و بنشایید نهالی نیز پروارهیی^۱ در بار شبع و صلوتا کرد آنجا بنام [ید، ا] یوی خودای جاوید:

سفر پیدایش باب بیست و دوم (۱۰) و در یازید ابرهم ازمر دست اوی و بستد ازمر آن کارد بانداسیدن^۲ ازمر پسر اوی: (۱۲) و گوفت مه در یاز دستی تو بآن کودک و مکون باوی هیچیزی (گویا: هیچیزی) کو اکنون شناختوم کو ترسیدگار خودای تو و نواز گرفتتی ازمر پسری تو ازمر یگانه تو از من (۱۳) و بر داشت ابرهم ازمر چشمان اوی و بدید و اینک نرمیشی گرفتار شوده در شاخ درخت بسروگهای^۳ اوی و برفت ابرهم و بستد ازمر آن نرمش {نرمیش} و بر آورد اوی را بقربن عله بجای پسر اوی: (۱۶) و گوفت **بامر من** پا بستوم^۴ گوفته یوی کو بدل آنچ کردی ازمر این سخون این و نه باز گرفتتی ازمر پسر تورا ازمر یگانه تورا از من: (۱۹) و باز گشت ابرهم بتزدیک چاکران^۵ اوی و بر خاستند و برفتند یکجای ببار شبع و بششت ابرهم در بار شبع:

سفر پیدایش باب بیست و سوم (۱۵) ای سید من قبول کون از من زمینی ارزا چهارصد مثقال سیم میان من و میان تو چیست آن و ازمر مورده تورا بقایر: (۱۶) و بشنید ابرهم بعفرون و بر سخت^۶ ابرهم بعفرون ازمر آن سیم آنچ سخون گوفت **بحضور** مردمان حت چهارصد مثقال سیم سره کرده بیازرگان:

سفر پیدایش باب بیست و چهارم (۱۴) و باشد آن کنیزک آنچ گویم بآن بچسپان^۷ نون سبوی تو تا بی آهنجم و گوید بیاهنیچ و هنیز اشتوران تورا آب دهم آنرا نامزد کرده باشی ببنده تو باسحق و بآن بشناسم کو کردی فضل اباز بار خودای من: דָּוָם יְהוֹכִיחַ בֵּין שְׁנֵינוּ^۸: یعنی نامزد کونند کو مُجریم (!) کیست:

۱ پروارهیی (پرواره بی): مفسر واژه ی نا شناخته ی پرواره را برای توضیح "نهال" بکار می برد. (معنی واژه ی عبری درخت گز است.)

۲ انداسیدن: ذبح کردن (از ریشه ای نا شناخته)

۳ سروگ: شاخ، ف. م. srūg (تنها در فرهنگ عمید واژه ی "سروگاه" به معنی "جای شاخ در سر حیوان شاخدار" آمده است.)

۴ پا بستوم: سوگند خوردم

۵ چاکران: معنی واژه ی عبری "جوانان" است.

۶ بر سخت: وزن کرد

۷ چسپیدن: کج کردن

۸ مثال: تا باز نمایند میان هر دو بیان ایما (سفر پیدایش، باب سی و یکم، آیه ی ۳۷)

(۱۷) و بدوید آن بنده بپدیره آن و گوفت بتجان' مرا <نون> اندکی آب از سبوی تو: הַגְּמִיאִינִי^۲ از معنی آب کشیدن ست و גִּמְאָ^۳ ازین جاست چی اوی در میان آب روید דָּךְ וְתַקַּח לָךְ חֶבֶת גִּמְאָ^۴ חֲצִיר לִקְנָה וּגְמֵאָ^۵ הִיגָאָה גְּמֵאָ בְּלֹא בִצָה^۶: (۱۸) و گوفت بیهینج^۷ ای بار خودای من و بشتافت و فرود آورد سبوی آن ابر دست آن و آب داد اوی را: (۱۹) و تمام کرد بآب دادن اویرا و گوفت هنیز باشتوران تو آب کشم تا آنج تمام کونند באهیختن: פָּלֹךְ^۸ تمام کردند باشد اما از جهت אָם^۹ کی در پیش פָּלֹךְ^{۱۰} اوتادست^{۱۱} چونانچ بالتر^{۱۲} گوftم: (۲۰) و بشتافت و نگون کرد سبوی آن بآن آبتگ و بدوید هنوز بآن چاه بآب کشیدن و آب کشید بهمه اشتوران اوی: דוּמָּ וְיַנְעָר יוֹי אֶת מַצְרִים^{۱۳} גם חֲצַנֵי נַעֲרָתִי^{۱۴} چی נִגּוֹן^{۱۵} کردن باوسانیدن^{۱۶} نزدیکست: (۲۱) و آن مرد موتحیر مانا^{۱۷} بآن خاموش باشا بشناختن ها جهیشنی^{۱۸} کردست یوی راه اوی اگر نی: מִשְׁתָּאָה^{۱۹} از معنی آشوفتن ست דָּךְ קוֹל שְׁאוֹן מַעֲיָר^{۲۰} וְהִשְׁאִיָּה יִכַת שְׁעָרָה^{۲۱}: (۲۲) و بود چونانچ تمام کردند آن اشتوران بآب آهیختن و بستد آن مرد کبگی^{۲۲} زرین نیم مثقال وزن اوی و دو دست ورنجها ابر دست ها آن ده مثقال زر وزن ایشان דוּמָּ וְאֶת הַנְּזָמִים אֲשֶׁר בְּאֻזְנֵיהֶם^{۲۳} גְּזֵם זָהָב בְּאֶף חֲזִיר^{۲۴} צַמִּידִים^{۲۵} از معنی جوفت بودنست یعنی کی دست ورنجن جوفت سازند דָּךְ וַיִּצְמַד יִשְׂרָאֵל^{۲۶} וַיִּצְמְדוּ לְבַעַל פְּעוֹרָה^{۲۷}: (۲۶) و بجفت^{۲۸} آن مرد و نماز خورد بحضرت یوی: (۳۰) و بود چون دیدن ازمر آن کبگ نیز گو گوشوار و ازمر آن دست ورنجینها بر دستها خوهر^{۲۹} اوی و چون شنیدن اوی ازمر سخونان ربقه خواهر اوی بگوفتن چونین سخون گوft اباז من <آن> مرد و بشود بنزدیک آن مرد و اینک ایستا ابر آن اشتوران ابر آن چشمه:

- ۱ بتجان: بنوشان، از مصدر آهجانیدن (از روی قاعده باید "باهنجان" یا "بهنجان" باشد؟)
- ۲ بتجان مرا، بنوشان مرا
- ۳ پیژر، نی، بردی، پاپیروس، امروزه در فرهنگهای عبری بصورت גְּמֵאָ نوشته می شوند.
- ۴ مکتوب است: و بگیرد پاوی کشتی از نی (سفر خروج، باب دوم، آیه ی ۳)
- ۵ علف بساقه و نی (سفر خروج، سی و پنجم، آیه ی ۷)
- ۶ ها بروید نی بدون مرداب (کتاب ایوب، باب هشتم، آیه ی ۱۱)
- ۷ بیهینج: بنوش، از مصدر آهجنیدن
- ۸ اگر
- ۹ اوتادست: افتاده است (به گویش مفسر)
- ۱۰ در چاپ بییر "بال تر"، دو بار بجای بالا تر "بالتر" آمده است.
- ۱۱ مثال: و نگون کرد یوی ازمر مصریان (سفر خروج، باب چهاردهم، آیه ی ۲۷)
- ۱۲ هنیز آغوش (دامن) من نگون کردم (کتاب نمیا، باب پنجم، آیه ی ۱۳)
- ۱۳ اوسانیدن: افسانیدن (؟)، ریشه ی عبری יַנְעָר به معنی انداختن، تکانیدن و خالی کردن است.
- ۱۴ موتحیر مانا: متحیر ماننده، مفسر متحیر ماندن را به "الشفتن" تفسیر کرده است. معنی واژه ی عبری "خیره شدن" است
- ۱۵ جهیشنی: موفق، از مصدر جهیدن؟ (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۶ מְחִיר
- ۱۷ مکتوب است: آواز آشوب از شهر (کتاب اشعیاء نبی، باب شست و ششم، آیه ی ۶)
- ۱۸ و ویرانی کوفته دریواس (کتاب اشعیاء نبی، باب بیست و چهارم، آیه ی ۱۲)
- ۱۹ کبگ(خبگ؟):معنی واژه عبری حلقه است. مفسر در آیه سیام همین باب کبگ را گوشوار تفسیر کرده است (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۲۰ مثال: و ازمر کبگ ها آنج بگوشهای ایشان (سیفر پیدایش، باب سی و پنجم، آیه ی ۴)
- ۲۱ کبگ زرین بر بینی خوک (کتاب امثال سلیمان، باب یازدهم، آیه ی ۲۲)
- ۲۲ دست ورنجها
- ۲۳ مکتوب است: و جوفت شوده آمد یسرال (سفر اعداد، باب بیست و پنجم، آیه ی ۳)
- ۲۴ مکتوب است: و جوفت شوده آمدند بیوت پعور (کتاب مزامیر، باب صد و ششم، آیه ی ۲۸)
- ۲۵ چفتن: خم شدن، تعظیم کردن (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۲۶ خوهر: خواهر، دو بار با این نوشتار آمده است، که می تواند نشانگر گویش کاتب باشد.

(۴۱) آن هنگام ویژه^۱ باشی از سوگند من کو بشوی باهلبیت من و اگر نه دهند بتو و باشی ویژه از سوگند من דומ את דברי האלה הברית אלהיך וּבְאֵלֹהֶיךָ: (۵۰) و جواب داد لبن و بتوال و گوفتند از حضرت یوی بیرون آمدست این سخون نتانم^۲ سخون گوفتن بتو بد یا نیک: (۵۳) و بیرون آورد آن بنده پیرایها سیمین و پیرایها زرین و جامها و بداد بربقه و میوها^۴ بداد برادر آن و بمادر آن: דומ עם כל פרי מגדים^۵ ומגד תבואת שמש ומגד^۶: (۶۰) و آفرین کردند ازمر ربقه را و گوفتند بآن ای خواهر ایما تو باشیا^۷ بهزاران و بیورها و میراث گیرنداد فرزندان تو ازمر دریواسپ دوشمنان ایشان:

سفر پیدایش باب بیست و پنجم (۳) و یقشن بزاینید ازمر شبا و ازمر ددن و پسران ددن بودند لشکرها^۸ و کوردان^۹ و کیشها^{۱۰}: דומ אשורנו עתה סבבנו^{۱۱} و نیز ترگوم ארחת ישמעאלים^{۱۲} و ترگوم שפעת גמלים תכסך^{۱۳} و معنی لטوشים از تیزی است کو مردمان سر تیز باشند در راه رفتن و حرب کردن دژ لטוש کل חרש נחשת^{۱۴} צרי ילטוש עיניו^{۱۵} דומ ולאם מלאם יאמז^{۱۶}: (۶) و بیسران آن سورتان^{۱۷} آنچ بابرهم بداد ابرهم دهشنها^{۱۸} و گوسیل کرد ایشان را از زیر یصحق پسر اوی بهنوزی^{۱۹} اوی زنده بسوی مزرخ (خاور) بزمین اهل عرب:

-
- ۱ ویژه: پاک
 - ۲ مثال: ازمر سخونان اینان در شرط یوی خودای تو و در سوگند اوی (سفر تثئیه، باب بیست و نهم، بخشی از آیه ی ۱۱)
 - ۳ نتانم: نتوانم (گوش کاتب؟)
 - ۴ میوها: واژه ی عبری هم به معنی نوعی شیرینی است و هم به معنی چیز ارزشمند
 - ۵ مثال: اباز همه بر میوه ها (کتاب غزل غزلهای سلیمان، باب چهارم، آیه ی ۱۳)
 - ۶ و از میوه ها دخلهای خورشید و از میوه ها (سفر تثئیه، باب سی و سوم، آیه ی ۱۴)
 - ۷ باشیا: وجه دعایی از مصدر بودن؛ گیرنداد: وجه دعایی از مصدر گرفتن
 - ۸ لشکرها: ترجمه خاندان אשורים با تلفظ آشوریم بمعنی آسوری ها که اگر با تلفظ آشوریم خوانده شود بمعنی گام ها نیز است.
 - ۹ کوردان: ترجمه خاندان לטושם با تلفظ لطوشیم. ریشه ی عبری "ל.ط.ش." معنی تیز کردن و چکش زدن می دهد. مفسر آنرا به "مردمان سر تیز" تفسیر کرده است.
 - ۱۰ کیشها: ترجمه خاندان לַאמזים با تلفظ لاومیم. ریشه ی عبری "ל.ا.م." بمعنی ملت، قوم و امت است.
 - ۱۱ مثال: گامهای ما گیرد در گشته آمدند (کتاب مزامیر، باب هفدهم، آیه ی ۱۱)
 - ۱۲ کاروان یشمعالیان (سفر پیدایش، باب سی و هفتم، آیه ی ۲۵)
 - ۱۳ وفور اشتوران بیوشاند ترا (کتاب اشعیاء نبی، باب شستم، آیه ی ۶)
 - ۱۴ مکتوب است: تیز کونا همه اوستادی کونا میس (سفر پیدایش، باب چهارم، آیه ی ۲۲)
 - ۱۵ دشمن من تیز کوند چشمان اوی (کتاب ایوب، باب شانزدهم، آیه ی ۹)
 - ۱۶ مثال: کیش از کیشی پادیاوند تر (سفر پیدایش، باب بیست و پنجم، آیه ی ۲۳)
 - ۱۷ سورت: واژه ی عبری بمعنی زن فرعی یا صیغه ای است. (از ریشه ای نا شناخته!)
 - ۱۸ دهشن: هدیه، ف. م. dahišn
 - ۱۹ بهنوزی (به هنوزی): تا آن هنگام، بنظر می رسد، پیروی از عبری باشد.

(۸) و بنالید^۱ و بمورد ابرهم بیبری نیکو پیر و سیر و اوزوده آمد^۲ بهمتان^۳ اوی: (۹) و بقابریند اویرا یصحق و یشمعال پسران اوی بمغاره آن دو تایی^۴ بدشت عفرون پسر آن حتی آنچ ابر پیش ممرا: (۲۳) و گوفت یوی بآن دو قومها در شکم تو و دو کیشها از ایمعا^۵ تو جودا شوده آیند و کیش از کیشی پادیاوند تر باشد و مهتر موطیع باشد کهتر را: (۲۵) و بیرون آمد آن نخوستمین سورخ بام^۶ جمله اوی مخملی مویگین و بخوادند نام اوی عشو: (۳۰) و گوفت عسو بیعقب بخوران^۷ مرا نون ازین سورخی این سورخی این کو مانده اوم^۸ و بخلانده من ابر این سبب بخواند نام اوی ادوم^۹ הַלְלֵי יַיִי יַעֲנֵי בְּלִיסָן מֵרָא דְּזַבְּלָהּ מִזְּמִינֵי הָרִים: (۳۴) و یعقب بداد بعشو نان و خوردنی عدسین و بخورد و بیاهیخت^{۱۱} و بر خاست و برفت و خوار داشت عسو ازمر نخوست زادی: سفر پیدایش باب بیست و ششم (۸) و بود کو دراز کشیدند^{۱۲} باوی آنجا آن روزگاران و نگریش کرد^{۱۳} ایملک ملیک پلیشتایان پس [آن] پنجله^{۱۴} دریچه بدید و اینک یصحق بازی کونا اباز ربقه زن اوی: (۱۴) و بود باوی رمه گوسپند و پاره^{۱۵} گاو و برز بسیار و رشک بردند ازوی پلیشتایان: (۲۵) و آبادان کرد آنجا مزیحی^{۱۶} و صلوتا کرد بنام یوی و باز کشید آنجا گویان اوی و بی بوریدند^{۱۷} آنجا بندگان یصحق چاهی: سفر پیدایش باب بیست و هفتم (۱) و بود کی پیر شود یصحق و بکاستند چشمان اوی از دیدن و بخواند ازمر عسو پسر اوی آن مهتر و گوفت باوی ای پسر من و گوفت باوی اینک ام من:

-
- ۱ بنالید: نفس آخر را کشید (مرد)
 - ۲ اوزوده آمد (افزوده آمد): بیپوست
 - ۳ همتان: خویشاوندان، اقوام
 - ۴ مغاره دو تایی: مغاره ی مکفلیه یا مغاره ی دو قبره که همان حرم ابراهیم است.
 - ۵ ایمعا (امعاء): واژه ی عربی جمع معی، روده ها
 - ۶ سورخ بام: سرخ فام، سرخ پام (مایل به سرخی)
 - ۷ بخوران: معنی واژه ی عبری "خورانیدن" و "چشانیدن" است، که مفسر آنرا به "بلیسان" از مصدر لیساندن ترجمه کرده است.
 - ۸ مانده اوم: خسته ام
 - ۹ آدم: واژه ی عبری به معنی سرخ
 - ۱۰ مکتوب است: و بر لیسید بونیادهای کوهها (سفر تثئیه، باب سی و دوم، آیه ی ۲۲)
 - ۱۱ بیاهیخت گویا: بیاهیخت): نوشید
 - ۱۲ دراز کشیدند: به درازا کشیدند، طولانی شدند
 - ۱۳ نگریش کرد: نگرش کرد، نظر کرد
 - ۱۴ پنجله: پنجره (تبدیل "ال" و "ر")
 - ۱۵ پاره گاو: رمه ی گاو (از ریشه ای نا شناخته!)
 - ۱۶ مزیحی: مذهبی، از آنجا که مذهب در عبری با "ز" نوشته می شود، مفسر هم مزیح نوشته است.
 - ۱۷ بی بوریدند (بیریدند): کردند، مفسر "بیریدن" را برای "چاه کردن" به کار برده است

سفر پیدایش باب سی ام (۸) و گوشت رحل پیچشها^۱ خودای بیچیدم^۲ ا باز خواهر من و هنیز بتوانیستم^۳ و بخواند نام اوی
 نفتلی דומָ לַעֲקֹשׁ וּפְתַלְתַּל^۴ דּוֹמָ וְעַם לַעֲקֹשׁ תַּתְּפַלְל^۵: (۱۴) و برفت راوبن در روزگاران درو گندوم و بیافت
 دستمبوها^۶ دران دشت و ببورد ایشنارا (گویا: ایشنارا) بنزدیک لاه مادر اوی و گوشت رحل بلاه بدیه^۷ نون بمن از
 دستمبوی ها پسر تو: נִיז יִירוּחָהָ^۸: (۲۰) و گوشت لاه برخ داد مرا خودای برخی نیکو امبار کدبانو نشایند^۹ مرا
 شوهر من کو بزادم باوی شش پسران و بخواند ازمر نام اوی זִבְלוֹן דּוֹמָ בֵּית זָבֵל לָךְ^{۱۰}: (۲۳) و حامله شود و بزاد
 پسر و گوشت بوریده کرد خودای ازمر پیغار^{۱۱} من דּוֹמָ אֶסְפֵּד לַמּוֹ^{۱۲}: (۳۵) و بگردانید در روز اوی از<مر> آن
 نهازان^{۱۳} آن کمر بستگان^{۱۴} و آن پیوار گونان^{۱۵} و ازمر همه آن بوزان آن پلنگ گونان و آن پیوار گونان همه آنچه
 سپیدی دروی و همه بور ۱۴ دران برگان و بداد در دست پسران اوی דּוֹמָ וְיַעֲקֹב אֶת יִצְחָק בְּנוֹ^{۱۶}: (۳۸) و در
 چقانید ۱۶ ازمر چوبها آنچه بتراشید دران آبتج ۱۷ دران آبشخور های آب آنچه بی آمدندی آن گوسپندان بآهیختن
 بمقابل آن گوسپندان و گوشنی ۱۸ کردندی بآمدن ایشان بآب آهیختن דּוֹמָ רַק צִאֲנַכְּם וּבִקְרַכְּם יִצְגָג^{۱۷} דּוֹמָ תַרְגּוּ
וְיָרָז וְהָטִים רְהִטִים אֲנֶסֶת כִּי אֵב בְּרוּ מִי דְוּוּד תְּבִאֲן בְּלִשׁוֹן לַעֲתִידָן^{۲۱} باشد یعنی بیایند بمقابل בְּאֵז לִשׁוֹן זָכַר
תְּבִאֲן לִשׁוֹן נִקְבָּהָ^{۲۲} اما بسبب "אֲנֶסֶת" בְּלִשׁוֹן לַעֲבָרָה^{۲۳} تفسیر کردم چونانچ بالاتر گوشتم דּוֹמָ (مثال، کاتب مثال را
 نوشته است!): (۳۹) و گوشنی کردندی آن گوسپندان بآن چوبها و بزادندی آن گوسپندان کمر بستگان پلنگ
 گونان و پیوارگونان: (۴۱) و باشد بهمه وقت گوشنی کردن آن گوسپندان آن تیر ماهیان و بنهادی یعقب ازمر آن

- ۱ پیچش (پیچش): کشتی، زور آزمایی، پیچیدن: کشتی گرفتن، زور آزمایی کردن
- ۲ بتوانیستم (بتوانستم): غلبه کردم (توانستن به معنی غلبه کردن؟)
- ۳ مثال: کژ و پیچاپیچین (سفر تنتیه، باب سی و دوم، آیه ی ۵)
- ۴ مثال: و هنیز کژ پیچی (کتاب مزامیر، باب هیجدهم، آیه ی ۲۶)
- ۵ دستمبو: معنی واژه عبری "مهر گیاه" است، در آرامی و عربی "یبروح"
- ۶ بدیه: وجه امری از مصدر دادن
- ۷ نشایند (nišayanad): با من زندگی خواهد کرد، پیش من خواهد ماند. از مصدر نشانندن؟
- ۸ مثال: خانه ی مسکن بتو (کتاب اول پادشاهان، باب هشتم، آیه ی ۱۳)
- ۹ پیغار: پیغاره، بیغاره، بیغار، سرزنش
- ۱۰ مثال: بوریده کونم ترا ابا اوی: نابود کنم ترا با اوی (کتاب اول سموئیل، باب پانزدهم، آیه ی ۶)
- ۱۱ نهاز: بز پیشرو گله
- ۱۲ کمر بستگان: معنی واژه ی عبری "راه راه" است، یعنی گوسپندان راه راه. (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۳ پیوار گون: لکه دار، ابلق (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۴ بور: قهوه ای تیره، سیاه
- ۱۵ مثال: و بیست ازمر یصحق پسر اوی (سفر پیدایش، باب بیست و دوم، آیه ی ۹)
- ۱۶ در چقانید: نهاد، گذاشت، از مصدر در چقانیدن (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۷ رְהִטִים: آبتج، ناودان افقی، توضیح مفسر: "آنست کی آب برو می ژود" (در ف. م. āptačan به معنی راه آب آمده است.)
- ۱۸ گوشنی: جفت گیری
- ۱۹ مثال: خاصه گوسپندان ایشان و گاوان ایشان در چقانیده آید (سفر خروج، باب دهم، آیه ی ۲۴)
- ۲۰ مثال ترگوم: ??? (میشنا، باب پنجم، آیه ی ۲۱)
- ۲۱ بی آمدندی بزبان آینده
- ۲۲ بیایند (مردان) بزبان مذکر، بیایند (زنان) بزبان مؤنث
- ۲۳ "آنچ" بزبان آینده

چوبها بچشمیدید آن گوسپندان دران آبتجها بگوشنی کردن ایشان دران چوبها דומ"קשר" یعنی عاصی آن باشد
 کو خلیف کوند و تیرماه آنست کو هوا و نسیم خووش مختلف می شود و سردی و شدت و ممکن کو فرض
 (گویا: غرض) این سخون رنگ گوسپندان ست کلختی ازین رنگ و لختی^۲ ازان رنگ بخلاف یک دیگر: (۴۲) و
 بهاری آن گوسپندان نهادی و بودندی آن بهاریان بلبن و آن بهاریان بیعد تیرماهیان بیعقب: דומ"לפני" מלפני
יפוא^۳ پوشیده یک لون یعنی یک رنگ ובליל תרג"ה بر بهاری گواهی دهد וירד לכם גשם מורה ומלקוש
בראשון^۴ ומלקוש را باز בראשון پیوسته کرد و ترگوم گوید ולקישא בירח ניסן^۵:
سفر پیدایش باب سی و یکم (۲) و بیدید یعقب ازمر گونه روی لبن و اینک نیست اوی اباز اوی چون دی و پریر^۶: (۷) و
 پدر اشما خلیف کرد بمن و در گورکانید^۷ ازمر موزد من ده بار ها و نه گوداشت اوی را خودای بیدی کردن اباز
من دوم"קתל באנוש תקתלו בו": דומ"חלף עבדתכם" (۸) اگر چونین گوفتی پلنگ گونان باشد موزدی تو و
 بزاندی همه آن گوسپندان پلنگ گونان و اگر چونین گوفتی کمر بستگان باشد موزدی تو و بزاندی همه آن
گوسپندان کمر بستگان "יאמר" לשון עתיד^۸ باشد اما از سبب אם" تفسیر کردم چونانچ بالا تر گوفتیم و از اثر این
אם וילדו^۹ نیز کی پنج سخون در میان "אם" "וילדו" ما بین است این וילדו نیز בלשון עתיד^{۱۰} ست: (۱۰) و بود در
 وقت گوشنی کردن آن گوسپندان و بر داشتم چشمان من و بدیدم در بوشاسپ و اینک آن استکان^{۱۱} آن بر شواآن
ابران گوسپند کمر بستگان پلنگ گونان و ژاله گونان^{۱۲}: (۴۰) بودمی در روز بسوختی مرا^{۱۳} سموم و سرما و یخ
بستن در شبو^{۱۴} و ببشیریدی^{۱۵}

- ۱ مثال "پیوند" (در اینجا عاصی به معنی فعل است.!).
- ۲ در چاپ پیپر واژه های "کلختی" و "ولختی" عبری فرض شده اند.
- ۳ مثال: پوشیده از غله (کتاب مزامیر، باب شست و پنجم، آیه ی ۱۴)
- ۴ از پیش من پوشیده شوند (کتاب اشعیاء نبی، باب پنجاه و هفتم، آیه ی ۱۶)
- ۵ و صاحب ترگوم
- ۶ و فرود آورد پاشما باران تیر ماهی (زود هنگام) و بهاری (دیر هنگام) باؤل (کتاب یونیل نبی، باب دوم، آیه ی ۲۳)
- ۷ باران زود هنگام در ماه نیسان (ترجمه ی آرامی یوناتان، کتاب یونیل نبی، باب دوم، آیه ی ۲۳)
- ۸ در دستنویس دید و پریر، سپس با گذاشتن یک نقطه روی "د" پایانی دید به "دی و پریر" تصحیح شده است. دیروز و پریروز
- ۹ در گورکانیدن: عوض کردن، تبدیل کردن (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۰ مثال: چون خلیف کوند بمردی خلیف کونید پاوی (کتاب ایوب، باب سیزدهم، آیه ی ۹)
- ۱۱ مثال: بخلیف (در ازای) کارکردهای اشما (سفر اعداد، باب هیجدهم، آیه ی ۳۱)
- ۱۲ "یگوید" زبان آینده
- ۱۳ اگر
- ۱۴ اگر بزاندی
- ۱۵ بزبان آینده
- ۱۶ استکان: استه، ف. م. astak: هسته، استخوان در اینجا بمعنی گوسپند نر یا گوسپند پیش رو گله آمده است (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۷ ژاله گونان: گوسپندان لکه دار (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۸ واژه ی عبری برابر "אֶכְלֶנִי": بخوردی مرا
- ۱۹ شبو شب هنگام
- ۲۰ ببشیریدی: دور می شد، بشریده به معنی "آواره" آمده است. (از ریشه ای نا شناخته!)

خواب من از چشمان من دوماً کحرب בציון^۲ حرب אל מימיה^۳ دوماً כעין הנורא^۴ دوماً נדדה מدمנה^۵:
سفر لاویان باب یازدهم (۲۰) [جا افتادگی] چهار ویسه^۶ است اوی باشما: (۲۱) خاصه از مر این بخورید از همه موژنده آن
 مورغ آن روا ابر چهار آنچ باو زانوها از زیر بیایهای اوی بورجستن^۷ بایشان ابران زمین: מתיר אסורים^۸ جستن
گوشاده شدن ست باین سبب اشتقاق دارد: (۲۳) و همه موژنده آن مورغ آنچ باوی چهار پایها ویسه است اوی
 باشما: (۲۹) و اینست باشما آن پلید بآن موژنده آن موژید[گار] ابران زمین گوربه و موش و راسو بجینس اوی:
 (۳۰) و [ک]اه^۹ و [ک]فو[ر]ا^{۱۰} دله^{۱۱} و سوسمار و غژگ یعنی خار پشت^{۱۲}: اوستا[د روانش شاد] חלטאה را کرباسه
 گفته است: (۳۲) و همه آنچ بیوفتد ابروی ازیشان بموردن^{۱۳} ایشان پلید باشد [از همه] پیرای[ه] جو[ب]ین یا
 [جام]هیین یا پوستین یا پلاسین همه پیرایه آنچ کرده آید کار دریشان در آب بورده آید و پلید باشد تا ایوار و پاک
 شود: (۴۱) و همه آن موژنده آن موژید گار ابران زمین ویسه است اوی مخورده آید: (۴۲) همه روا ابر شکم و همه
 روا ابر چهار تا همه بسیار کونای پایها بهمه آن موژنده آن موژیدگار ابران زمین مه خورید ایشانرا کو ویسه اند
 ایشان: (۴۳) مه ویسه کونید ازمر نفسهای اشما بهمه آن موژنده آن موژیدگار و مه پلید شده آید بایشان کی کوند
 فهم^{۱۴} شوید بایشان:

سفر لاویان باب دوازدهم (۲) سخون گوی اباز پسران یسرال بگوفتن زنی کو توخم گیرد و بزاید نرینه و پلید باشد هفت
 روزگاران چون روزگاران نیدهیی^{۱۵} دشتانی آن پلید باشد: דומ ואיש אשר ישכב את אשה דנה^{۱۶} "נדה" از
 بشریدنست^{۱۷}

- ۱ مثال: چون سموم در خشکی (کتاب اشعیاء نبی، باب بیست و پنجم، آیه ی ۵)
- ۲ سموم بر آبهای آن (کتاب ارمیاه نبی، باب پنجاهم، آیه ی ۳۸)
- ۳ مثال: چون چشم آن هیبتی (کتاب حزقیال نبی، باب یکم، آیه ی ۲۲)
- ۴ مثال: بشرید مدمنه (کتاب اشعیاء نبی، باب دهم، آیه ی ۳۱)
- ۵ ویسه: ناپاک، مکروه، مشمنز کننده (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۶ بورجستن: به بر جستن
- ۷ ور جهانان (آزاد می کند) اسیران (کتاب مزامیر، باب صد و چهل و ششم، آیه ی ۷)
- ۸ کاه: نوعی مارمولک
- ۹ کفور: نوعی مارمولک
- ۱۰ دله: نوعی مارمولک، در برهان بمعنی گریه صحرايي آمده است
- ۱۱ غژگ یعنی خار پشت: این معنی در فرهنگ های دیگر نیامده است!
- ۱۲ بموردن: کار برد مصدر بجای اسم مفعول به پیروی از عبری، یعنی "هنگامی که آنها مرده اند"
- ۱۳ مفسر "کوند فهم" را به معنی "نا پاک" آورده است. در اینجا می باید "ویسه" ترجمه میشد.
- ۱۴ نیده: پلیدی (واژه عبری)
- ۱۵ مثال: و مردی آنچ بخوسید اباز زنی دشتانی (سفر لاویان، باب بیستم، آیه ی ۱۸)
- ۱۶ در اینجا مفسر ریشه ی واژه ی عبری، که معنی آن دشتانی یا حیض است، را توضیح می دهد و باز مصدر بشریدن را به معنی بیرون رفتن و از خان ومان دور شدن می آورد. شاید دشتانی هم همین معنی را بدهد.

דז ומתבל בַּדְּדָהָהָּ^۱ چي رسم بشريدنست از میان خان و مان:

سفر لاویان باب سیزدهم (۲) مردومی کو باشد در بدن اوی عارضه^۲ یا خوود روی^۳ یا ماهار^۴ و باشد در پوست بدن اوی بزخم مصرع (مِصْرَاع: واژه عبری، جُدَامی) و بورده آیاد بتزدیک اهرن آن کهن یا بتزدیک یکی از پسران اوی آن کهنان: (۳) و بنگراد آن کهن ازمر آن زخم در پوست آن بدن و موی دران زخم بگشت بسپیدی و نمایش آن زخم ژورفتر^۵ از پوست بدن اوی زخم مصرع ست آن و بنگراد اویرا آن کهن و پلید گوید اویرا: اوستاد ماضی روانش شاد "שואת" را سوختگی تفسیر کردست: (۳۰) و بنگراد آن کهن ازمر آن زخم را و اینک دیدار اوی زورفتر ازان پوست و دروی موی سورخ بام خورد^۶ و پلید گوید اویرا آن کهن گوسستهیست^۷ او[ی] مصرع سر یا زرخ ست اوی بتازی اصبه سورخ و این لوون سنجیست^۸ דַּמּוּ בְּתוֹךְ הַקְּרוֹת:^۹ (۴۱) و اگر از مقابل روی اوی ریزیده آید^{۱۰} موی سر اوی لغست^{۱۱} اوی پاکست اوی: (۴۲) و کو باشد دران کلی یا دران لنگی گویا: لغی) زخمی سپید سورخ بام مصرع شکوفاست آن در کلی اوی یا در لغی اوی: (۴۵) و آن مصرع شوده آتچ دروی آن زخم جامه های اوی باشنداد دریدگان و سری اوی باشد برهنه و ابر لبان بر پوشاد و پلید پلید همی خواناد דַּמּוּ שְׁלֵמָה כְּלָ אֵהִיָּה כְּלָ אֵהִיָּה:^{۱۲} (۴۸) یا در تار یا در پود بکتانین و پشمین یا در پوست یا در هیچ^{۱۳} کار کیرد^{۱۴} پوستین:

سفر لاویان باب چهاردهم (۴) و بفرمایاد آن کهن تا بستاند بآن پاک شوده دو بنجیشگان^{۱۵} زندگان پاکان و چوب سرو و رنگ قومیز و درمنه^{۱۶}: (۵) و بفرمایاد آن کهن و بی انداسد ازمر آن بنجیشک آن یکی بیبرایه سفالین ابر آب روان:

-
- ۱ مکتوب است: و از ربع مسکون بپشردن اوی را (کتاب ایوب، باب هیجدهم، آیه ی ۱۸)
 - ۲ عارضه: آماس، خود روی: خزشیدگی، ماهار: لکه (ماه+آر؟)
 - ۳ ژورف: ژرف، گود، ف. م. zōfr
 - ۴ سورخ بام خورد: معنی عبارت عبری "زرد نازک" است.
 - ۵ گوسستهیست (gosastehiyast): گوسسته بی=گسستگی: اگزما (Schuppenflecht)
 - ۶ لون سنجی: رنگ شناسی
 - ۷ مثال: و گوسسته و بوریده (سفر لاویان، باب بیست و دوم، آیه ی ۲۲)
 - ۸ ریزیده آید: ریخته شود (از مصدر زمان حال ریزیدن؟)
 - ۹ لغ: سر بیموی، صحرای خشک و بی علف (فرهنگ های فارسی)
 - ۱۰ مثال: کی چیرا باشم چون پوشیده روی (کتاب غزل غزلهای سلیمان، باب یکم، آیه ی ۷)
 - ۱۱ هیچ: هر
 - ۱۲ کار کیرد: کار کرد، ساخته، کالا
 - ۱۳ بنجیشگ: گنجشک، ف. م. vanjšik
 - ۱۴ درمنه: زوفا (نوعی گیاه درمانی)

(۳۷) و بنگراد ازمر آن زخم و اینک آن زخم در دیوالهای^۱ آن خانه در نشستگیا زرد بامان یا سورخ بامان و دیدارهای ایشان اوباسته^۲ تر از آن دیوار اشتقاق ותשקע האש^۳ ונגרשה^۴ ונשקפה^۵ דומ^۶ ובשדפון^۷ ובירקון^۸: (۴۰) و بفرمایاد آن کهن تا بر کشند ازمر آن سنگها آنچه دریشان آن زخم و بیاوگننداد^۹ اشانرا بیرون بآن شهر بجایگاه پلید דומ^{۱۰} בית חלוץ הנעל^{۱۱} هم ازین معنی است کی موبیریز^{۱۲} لشکر کش خواننده را از پس میکشد و اوی را لشکر کش خوانند: (۴۳) و اگر باز گردد آن زخم و بشکوفد^{۱۳} دران خانه پس ورکشیدن^{۱۴} ازمر آن سنگها و پس تراشیدن ازمر آن خانه و پس اندوده آمدن:

سفر لاویان باب پانزدهم (۳) و این باشد پلیدی اوی بزایی^{۱۵} اوی خیو^{۱۶} آورد گوشت اوی ازمر دوشش^{۱۷} اوی یا موهر بست^{۱۸} تن اوی از زایی اوی پلیدی اوست آن: (۱۱) و همه آنچه باز سکند باوی آن زب و دستها اوی نسیل کرد^{۱۹} بآب و بشویاد جامهای اوی و رحیضه کوناد بآب و پلید باشد تا ایوار: (۱۲) و پیرایه سفالین آنچه باز سکند باوی آن زب شکسته آیاد و همه پیرایه چوبین سیل کرده ۱۴ آیاد بآب: (۱۶) و مردی کو بیرون آید ازوی ریز^{۲۰} شکن^{۲۱} توخم و رحیضه کوناد بآب ازمر همه تن اوی و پلید باشد تا ایوار: (۲۵) و زنی کو دوشش آرد دوشش خون آن روزگاران بسیاران بایی وقت^{۲۲} ندهیی آن یا کو دوشش آرد ابر نیدهیی آن همه روزگاران زایی پلیدی آن چون روزگاران ندهیی آن باشد پلید آن:

سفر لاویان باب شانزدهم (۲) و گوفت یوی بمش^{۲۳}ه سخون گوی اباز اهرن^{۲۴} برادر تو تا نه در شودد بهر وقتی دران قدش از اندرون بآن پرده بییش آن قوبه^{۲۵} آنچه ابران آرون تا نهلاک شودد کو دران اوور^{۲۶} آشکارا شده اوم ابران قوبه: (۴) دوراعهیی (دُراعیهی) ابریشومین خاص در پوشاد و طومبانهای ابری شومین باشنداد ابر تن اوی و بگوستی^{۲۷}

-
- ۱ دیوال: دیوار (تبدیل "ل" و "ر")
 - ۲ اوباسته: افتاده، گود، ف. م. *ōpastak*
 - ۳ و فرود نشست آن آتش (سفر اعداد، باب یازدهم، آیه ی ۲)
 - ۴ و دوارنیده شده آید (متلاطم شود) و فرود نشیند (کتاب عاموس نبی، باب هشتم، آیه ی ۸)
 - ۵ مثال: بتفتیاد زدگی و بیرقان (سفر تثئیه، باب بیست و هشتم، آیه ی ۲۲)
 - ۶ بیاوگننداد: بفرماید تا بیفکنند، *Er soll werfen lassen!* (مجهول افکنند؟)
 - ۷ مثال: جایگاه کشیده نعلین (سفر تثئیه، باب بیست و پنجم، آیه ی ۱۰)
 - ۸ موبیریز: اماله ی "مبارز"؟
 - ۹ شکوفیدن: رشد کردن (*ausbereiten*)
 - ۱۰ ورکشیدن: بر کشیدن، بیرون آوردن
 - ۱۱ خَیو: آب دهان، نُف، ف. م.: *xayūk*
 - ۱۲ زب: واژه عبری با تلفظ زاب، مایعی که از بدن جاری می شود، خون حیض یا منی
 - ۱۳ دوشش: جاری شدن، تخلیه؛ موهر بیست (مهر بست): جاری نشدن، عدم تخلیه
 - ۱۴ نسیل کرد: نه سیل کرد، سیل کردن: بآب زیاد شستن
 - ۱۵ ریزش: ریزش، ف. م.: *rīzišn*
 - ۱۶ بایی وقت (بایی وقت): نه در وقت
 - ۱۷ قوبه: در اینجا بمعنی پرده ی بالای آرون (دولابچه ی) تورات و به معنی مجازی "سر پوش رحمت" است.
 - ۱۸ اوور: ابر، ف. م.: *awr*
 - ۱۹ گوستی: کمر بند، ف. م.: *kustik*

ابریشومین در بندا و بعمیمه (اماله عمامه) ابریشومین در پیچاد جامهای خاص اند ایشان و رحیضه کوناد بآب ازمر تن اوی و در پوشاد ایشا[نر]: *דומָן צנוף ?צנוף צנופה' מצנפת' إسمت و צנוף حیوی צנופה חשקה אורה לצנופה*^۲ یعنی *צנופה* پیچش و *צנוף* پیچیدن: (۷) و بستاناد ازمر دو آن بوزغالگان و بیایستایاناد^۱ ایشانرا بحضرت یوی بدرگاه گویان وعده: (۱۲) و بستاناد پور آن موجمر سگلهای^۵ آتش از زیر آن مزیح از حضرت یوی و پور موشتهای اوی دوخنه مثلث^۶ خورد و در آراد از اندرون بآن پرده:

سفر لاویان باب هفدهم (۳) مرد مرد از خاندان یسرال آنچ بانداسد گاب^۷ یا گوسپند یا بوز دران لشکر گاه یا آنچ بانداسد از بیرون بآن لشکر گاه: (۴) و بدر گاه گویان وعده نبرد اویرا بنزدیک بردن قرین بحضرت یوی پیش مشکن یوی خونی انگاشته آید بآن مرد اوی خونی بریخت و اپسته شده آید آن مرد اوی از میان قوم اوی: (۵) بقبل^۸ آنچ بیارند پسران یسرال ازمر کوششهای^۹ ایشان آنچ ایشان کوشش کونان ابروی آن دشت و بیارند ایشانرا بحضرت یوی بدرگاه گویان وعده بنزدیک آن کهن و کوشش کونند کوششهای قرین شلمیم بحضرت یوی ایشانرا: (۶) و پیشتجاد^{۱۰} آن کهن ازمر آن خون ابران مزیح یوی بدر گاه گویان وعده و دوخنه کوناد آن پیه بیوی پذیروفتگار^{۱۱} بحضرت یوی: (۱۶) و اگر نشوید و تن اوی نه رحیضه کوند و پرچند^{۱۲} گوناه اوی:

سفر لاویان باب هجدهم (۱۷) شرم زن و دوختر آن مه برهنه کون ازمر دوختر پسر آن و ازمر دوختر آن را مستان برهنه کردن شرم آن قرابات اند ایشان فحشیت (اماله فحشا) آن: (۱۸) و زن اباز خواهر آن مستان بامباگ^{۱۳} بودن برهنه کردن شرم آن ابران بزنگانی آن: (۲۰) و بز ن امهل تو مدیه خوسپیش^{۱۴} تو بتوخم بپلید شدن بآن: (۲۲) و اباز نرینه مخوسپ خوسپیشها زن زشتیت آن: (۲۳) و در هیچ چهار پای مدیه خوسپیش تو بپلید شدن دران و زن مه ایستاد (امری!) پیش چهار پای بگوشنی کردن آنرا روسواییست اوی: דומָן לא תרביע

۱ مثال: پیچیدن در پیچد تو را بیپیش (کتاب اشعیاء نبی، باب بیست و دوم، آیه ی ۱۸)

۲ عمامه

۳ پیچیدن بیان پیچش تاریکی بنور شعبه آن

۴ بیایستایاناد: عرضه کند، ارایه دهد (از مصدر "ایستایانیدن")

۵ سگل: ذغال (از ریشه ای نا شناخته!)، (در ناظم الاطباء: "یک نوع گیاهی")

۶ در اینجا ترکیب "دُخنه مثلث" به معنی خوشبو است. در ادب فارسی مثلث و عود مثلث آمده است. ر.ک. به فرهنگ ها.

۷ گاب: گاو (تبدیل "ب" و "و")

۸ بقیل: تا آنکه

۹ کوشش: کُشش (آنچه کشته شده، ذبیح)، ف. م.: *kušišn*

۱۰ پشنجیدن: پاشیدن، ف. م.: *pašančitan*

۱۱ پذیروفتگار: مطبوع (*angenehm*)

۱۲ پرچندن: متحمل شدن، کشیدن، چشیدن (نتیجه ی کار را)، کارواژه ی برابر عبری *צָנַף* "ابر داشتن"، "بر داشتن"، "آوردن" و

"آزرم داشتن" هم ترجمه شده است.

۱۳ امباگ: انباز شریک، ف. م.: *hambag*

۱۴ خوسپیش: خوسپش، همخوابگی، ف. م.: **xuspišn*

כלאים' דומ' ונבלתיך' ושמתוך כראי' כי נבל נבלה ידבר' תיו علامت اسمست و نظیر ازوی چون תלר, תקמס, תקרה (תקרה!), תבל (תבל!)^۴ دو حرفی بیش نیست: (۲۸) و نه ور ریشد^۵ آن زمین اشما را بپلید کردن شما (گویا: اشما) آترا چونانچ ور ریشید^۵ ازمر آن قوم آنچ بیش اشما:

سفر لاویان باب نوزدهم (۶) در روز کوششن ایشما خورده آید و از دیگروم^۶ و آن باقی مانده آمده تا روز سیومین بآتش سوخته آید: (۷) و اگر خورده آمدن خورده آید در روز آن سیومین ویسه است اوی نه پسندیده باشد: (۸) و خورای اوی گوناہ اوی بپرچند کو ازمر اقدیش یوی را سوست داشت و افسسته شوده آید آن مردوم اوی از قوم اوی: (۹) و بدرو کردن اشما ازمر درو زمین اشما مه تمام کون گوشهی دشت تو بدرو کردن و چینش^۷ درو تو مه بر چین یعنی خوشه کود^۸ بر مچین: (۱۰) و رز تو مه خورد چین کون و خورده رز تو مه بر چین بدرویش و بغریب دست باز دار اشانرا منوم یوی خودای اشما דומ' לעוללו כגפן' דומ' הפרטים על פי הנבל'^{۱۴} مه نفرین کون کر را و بیش کور مدیه سکورپیش^{۱۱} و بترس از خودای تو منوم یوی: (۲۰) و مردی کو بخوسید اباز زنی [ریزشن]^{۱۲} توخم و آن پریستاری بند کرده بمردی یعنی قدوش (?) داده و ب-[بوختگ]-ار شودن نه بوختگار^{۱۳} شوده آمد یا آزادی نداده آمد بآن معطلی^{۱۴} باد بآن مه کوشته آینداد کو نه آزاد کرده آم- [د] נְחֶרְפֶת' ۱۵ چون נְחֶרְפֶת' ۱۶ דומ' ולבקר ۱۷ בהיכל' ۱۸: (۲۳) و کو بشوید بآن زمین و بنشاینید همه درخت خوردنی و اقلف^{۱۸} گودارید اقلفی اوی ازمر بر (میوه!) اوی سه سالها باشد باشما اقلفان (ناپاکان) مه خورده آید:

- ۱ مثال: مه گوشن گودار آمیخته (سفر لاویان، باب نوزدهم، آیه ی ۱۹)
- ۲ مثال: و خوار گردانم تو را و بنهم تو را چون نمایش (عبرت) (کتاب ناحوم نبی، باب سوم، آیه ی ۶)
- ۳ کو خوار بخواری سخون گوید (کتاب اشعیاء نبی، باب سی و دوم، آیه ی ۶)
- ۴ استره، جغد، سقف، گیتی
- ۵ نه ور ریشد: قی نکند؛ ور ریشید قی کرد؛ ور ریشیدن (بر ریشیدن) از ف. م. rēšitan ریش کردن، مجروح کردن؟
- ۶ از دیگروم: در روز دیگر (پیروی از عبری؟)
- ۷ چینش: بصورت چینشن هم آمده، ف. م. čīnišn، واژه ی عبری به معنی "خوشه، ریزه، باقی مانده و سهم خوشه چین" است
- ۸ کود: توده و خرمن غله را گویند. (برهان)
- ۹ مثال: خورد چین کردن خورد چین کونند چون رز (کتاب ارمیاء نبی، باب ششم، آیه ی ۹)
- ۱۰ مثال: آن خوردها ابر روی کوزه؟ (کتاب عاموس نبی، باب ششم، آیه ی ۵)
- ۱۱ سکورپیش: مانع (از ریشه ای نا شناخته!)
- ۱۲ ریزیشن: ریزش، ف. م. rēzišn
- ۱۳ بوختگار نجات یافته (فدیه): ف. م. buxtan نجات یافتن
- ۱۴ معطلی(۴): مجازات، سیاست
- ۱۵ بند کرده (عقد کرده)
- ۱۶ صوافی کرده (وقف کرده)
- ۱۷ مثال: و باز جوستن بهیکل او (کتاب مزامیر، باب بیست و هفتم، آیه ی ۴)
- ۱۸ اقلف (در این دستنویس بصورت "اخلف" هم آمده، واژه ی عربی):، ختنه ناکرده، به معنی مجازی نا پاک؛ اقلفی: ناپاکی

(۲۴) و در سال آن چهار اومین باشد همه بر او ی خاص^۱ ستودنیها^۲ نیز گویند ابی هوشیها **بحضرت** یوی: (۲۵) و در سال آن پنج اومین بی خورید ازمر بر او ی باوزودن باشما دخل او ی منوم یوی خودای اشما: (۲۶) مه خورید ابر خون مه فال گیرید و مه آوور^۳ آو[ورید] **דומָ קְלוּיָן וּמְנַהֵשׁ:** (۲۸) و جراحت بسبب موده مه دهید در تن اشما و نوشته کنیش کرده {کنده شده؟} مه دهید در تن اشما منوم یوی **דומָ פֶּאֶת וְיוּי פְתָהָן יַעֲרָה^۵ דומָ לֹא יִשְׂרָטוּ שְׂרַתְ[ת] שְׂרוּטָ יִשְׂרָטוּ^۶ קַקְעָ^۷** از معنی **זدن ست דז ותקעא נפשי^۸ کو سوزن در زند:** (۲۹) مه سوست گوذار ازمر دوختر تورا بابی راه کردن آنرا تا نه ابیراه^۹ شوود آن زمین و پور شوده آید آن زمین فحشی: (۳۴) چون بونی^{۱۰} ازیشما باشد باشما آن غریب آن کونا ابازشما و دوست دار اویرا چون تو کو غریبی بودید در زمین مصریم منوم یوی خودای اشما: (۳۵) مه کونید کژی در حوکم باندازه یعنی **בְּچּוּב גִּזְ בַּמִּשְׁתָּל** یعنی سنگ و ترازوی و **בְּچֶשֶׁה^{۱۱}** یعنی در پیمانہ: (۳۶) ترازوهای راست سنگهای راست قفیز راست و دورهی^{۱۲} راست باشد باشما منوم یوی خودای اشما **אֲנִיךְ בִּירוֹן** آوردم. اشمارا از زمین مصریم: **מֵאֲזִיבָ^{۱۳}** یک پیرایه ست و بلفظ جمع گفته آید ازان سبب کی **ביک** پله ترازو نشوود الا **بدو** و **ביک** سنگ کار بر نیاید ازان جهت **מֵאֲזִיבָ^{۱۴}** و **אֲבַנֵי^{۱۵}** **گوفت** **סְפֵר־לַאֲוִיָּאן בַּב בֵּיסֵתִם^{۱۶}** (۲۷) و مرد یا زن کو باشد دریشان موده **אֲנִיכִי^{۱۷}** یا **סֵר פֶּרֶסֶת^{۱۸}** کوشتن کوشته آینداد بسنگ سنگ سار کوننداد ایشانرا خون ایشان در گردن ایشان:

- ۱ خاص: مقدس (در این دستنویس "خاص" بار ها به معنی مقدس آمده است.)
- ۲ ستودنیها: بنا بر توضیح مفسر "ابی هوشیها": ترجمه ی واژه ی عبری "هیلولیم" به معنی جشن ستودن خدا
- ۳ آوور: چشم بندی؛ آووردن: چشم بندی کردن (شاید از ف. م. awurtan؟)
- ۴ مثال: آوور آورا و فال گیرا (بفر تثنیه، باب هیجدهم، آیه ی ۱۰)، آوور آورا: آوور آورنده، غیبگو (آوور؟)
- ۵ مثال گوشه: و یوی گوشه های (کُسهای) آنها را برهنه کوند (کتاب اشعیاء نبی، باب سوم، آیه ی ۱۷)
- ۶ مثال: مه جراحت کوننداد جراحت (بفر لایوان، باب بیست و یکم، آیه ی ۵)
- ۷ جراحت جراحت کوننداد (کتاب زکریای نبی، باب دوازدهم، آیه ی ۳)
- ۸ نوشته کنیش کرده (خالکوبی)
- ۹ مکتوب است: و زده شوده آمد جان من (کتاب حزقیال نبی، باب بیست و سوم، آیه ی ۱۸)
- ۱۰ ابیراه: گمراه، ف. م. apē-rās
- ۱۱ بونی: بومی
- ۱۲ چشه (؟): مفسر "پیمانہ" تفسیر کرده است.
- ۱۳ دوره: واحد حجم، شش لیتر و نیم
- ۱۴ ترازوها
- ۱۵ سنگها
- ۱۶ موده انگیز: احضار کننده ی ارواح؟
- ۱۷ سر پرست: سر پرست، غیب گو؟

سفر لاویان باب بیست و یکم (۱۰) و آن کهن آن مهتر از برادر آن اوی آنچه ریخته آید بر سر اوی روغن آن اندایش^۱ و نزدیک برد ازمر قرین اوی بیوشیدن ازمر آن جامها ازمر سر اوی مه برهنه دارد و جامها اوی مه چکین^۲ دارد יפרם^۳ مه دریده دارد דומל שלו הייתי נִיפְרָפְרָנִי^۴:

(۱۲) و از آن مقدش مه بیرون شواد و مه سوست دارد ازمر مقدش خودای اوی کو تاج روغن اندایش خودای اوی ابروی منوم یوی:

(۲۰) یا کوژ یا کوتاه یا سبل^۵ نیز گویند ناخونه در چشمان اوی یا گرگین (گر) یا زخین (زخمی) یا مالیده خایه: גִּבּוֹן^۶ نیز گویند بلند דומל הרים גִּבְיִים^۷ תְּבִלּוֹל^۸ نیز گویند آمیختگی یعنی سیاهی و سپیدی גָּרַב דּוֹמָל וּבְגָרַב ובחרס^۹ יִלְפֹת^{۱۰} از معنی پیوستگی از گوشت پیوست מְלֻפָּף^{۱۱} תּרַגָּז^{۱۲} חִבְרָז^{۱۳} و نیز پیچایگینی اشتقاق دارد שֵׁנָא וְיִלְפֹת שִׁמְשׁוֹן^{۱۴} יִלְפְתוּ אַרְחֹת דְרַכֵּם^{۱۵}: מְרוֹם דּוֹמָל וַיִּמְרָחוּ עַל הַשְּׁחִין^{۱۶} نیز گویند בַּד גְּרֻפֶּתֶ דּוֹמָל וְעַלְיֹת מְרוֹחִים^{۱۷} و اصل اوی רוח^{۱۸}:

سفر لاویان باب بیست و دوم (۷) و در شود آن خورشید و پاک شود و پس بوخرد^{۱۹} ازان اقدیשה کو قوت اوست اوی: (۲۲) کوری یا شکستگی یا بلایه شده^{۲۰} یعنی کوهنه شده یا گرگین یا زخگین مه نزدیک برید ایثان بحضرت یوی و بقرین مه دهید ازیشان ابران مزیح بحضرت یوی:

۱ اندایشن: اندایش، اندودن، مسح، ف. م. *handāyīšn

۲ چکین: چاک شده، دریده

۳ دریده

۴ مثال و آسوده بودم و پاره پاره کرد مرا (کتاب ایوب، باب شانزدهم، آیه ی ۱۲)

۵ سبل: مفسر گوید: نیز گویند ناخونه (ناخنک)، نیز گویند آمیختگی یعنی سیاهی و سپیدی

۶ کوژپشت، مترجم: "بلند" تفسیر کرده است. (۴)

۷ مثال: کوههای قله ای (بلند) (کتاب مزامیر، باب شست و هشتم، آیه ی ۱۷)

۸ ناخونه

۹ گرگین: مثال بگر و بخوشک رنده (سفر تثبیه، باب بیست و هشتم، آیه ی ۲۷)

۱۰ زخین

۱۱ واژه ی آرامی به معنی: بهم چسبیده. (ترجمه ی آرامی سفر خروج باب سی و نهم، آیه ی ۴)

۱۲ ترگوم، ترجمه ی آرامی تورات. مفسر واژه ی عبری به معنی "زخین" را به واژه ی آرامی به معنی "بهم چسبیده" مرتبط می داند.

۱۳ واژه ی عبری به معنی: بهم چسبیده

۱۴ چنانچه گفته شده: و بچسبید سامسون (کتاب داوران، باب شانزدهم، آیه ی ۲۹)

۱۵ بچسبند طریق های راه ایشان (کتاب ایوب، باب ششم، آیه ی ۱۸)

۱۶ مالیده: مثال و بمالید ابر آن دمل (کتاب اشعیا نبی، باب سی و هشتم، آیه ی ۲۱)

۱۷ مثال: و اطافهای مروح (وسیع) (کتاب ارمیا نبی، باب بیست و دوم، آیه ی ۱۴)

۱۸ روح

۱۹ بوخرد: بخورد، (سه بار به این صورت آمده است).

۲۰ بلایه شده: مفسر گوید: یعنی کوهنه شده (واژه ی عبری קָרַח معانی زیادی دارد، که یکی از آنها "زخم" است).

سفر لاویان باب بیست و سوم (۲) سخون گوی اباز پسران یسرال و چونین گوی بایشان موعدهای یوی آنچ فراز رسید ایشانرا خوانشنها^۱ خاص نیز رسشها {رسشنها؟} خاص اینانند ایشان موعدها من: (۳) شش روزگاران کرده آیاد کار و در روز هفتمین پرداختن پردازش خوانشن خاص هیچ کار مکونید شبتست آن بحضرت یوی در همه نشستجاییهای اشما: (۱۴) . و نان و تربریان^۲ و دستمال^۳ مخورید تا توهی^۴ این روز این تا آوردن اشما ازمر قربن خودای اشما آیین جاوید بداراهای اشما در همه نشست جایهای اشما: (۳۹) خاصه در پانزد هوم روز بمه هفت اومین بگیری کردن اشما ازمر دخل آن زمین حگا دارید ازمر حگا یوی هفت روزگاران در روز آن نخوستمین پردازشن^۵ و در روز هشت اومین پردازشن: (۴۰) و بستانید باشما در روز آن نخوستمین بر درخت شکوه مند یعنی ترونج شاخهای خورما و شاخ درخت مورد نیز بلگ گین و بیدهای رودی و شادی کونید بحضرت یوی خودای اشما هفت روزگاران: הָדָר בְּגַמְטְרִיָא אֶתְרוּג סֵת^۱ אֵת אִصּוּל נִיסֵת הַמְּچוֹנָנִיסֵת אֶתְמֹזֶל מֹזֶל^۲ מֹזֶל סוּף^۳ בְּמַנְד רֹג [؟؟] לֵד לְתָ הָדָר לְתָ דוּמָ כִפָּה וְאִגְמוּן^۱ לֹא יַעֲזֹב לָהֶם שֵׁרֶשׁ וְעֵפָף^۱ דוּמָ אֵלֶּה עֵבְתָה^{۱۲}:

(۴۲) در شالها (آلا حیق؟) بنشینید هفت روزگاران همه آن بونی در یسرال بنشیننداد دران شالها:

سفر لاویان باب بیست و چهارم (۲) بفرمای ازمر پسران یسرال را تا بستانند بتو روغن زیت (زیتون، عبری) پاکیزه موشت افشار بروشنای بوراو روختن (به بر افروختن) چراغ همیشگی: (۱۸) و زنای جان چهار پای باز توزاد^{۱۳} آنرا جان بدل جان:

-
- ۱ خوانشن: خوانش، خواندن، ف. م. xvānišn
 - ۲ تربریان: تر بریان، گندم بو داده، غله ی برشته
 - ۳ دستمال(؟): خوشه ی تازه ی گندم و جو
 - ۴ توهی(؟): همان، همین
 - ۵ پردازشن: آزادی، آسایش، ف. م. pardāzišn
 - ۶ "هدر" (شکوه مند) بحساب ابجدی (جماتریا) اِتروگ (ترنج) است. مفسر در دنبال این می گوید که "ات" اصل نیست. یعنی ارزش عددی "هدر" در حساب ابجدی ۲۰+۴+۵=۲۹ است. و اگر اِت از سر اِتروگ برداشته شود، ارزش عددی "روگ" نیز ۲۰+۶+۳=۲۹ است.
 - ۷ اِتمول (دیروز) مول (روبروی)
 - ۸ بمقابل دریا سوف (سفر تثنیه، باب یکم، آیه ی ۱)
 - ۹ منظور مفسر ازین توضیحات معلوم نشد.
 - ۱۰ شاخه (نخل) و نی (کتاب اشعیاء نبی، باب نهم، آیه ی ۱۳)
 - ۱۱ نه وا گوژدارد بایشان ریشه و شاخه (کتاب ملاکی نبی، باب سوم، آیه ی ۱۹)
 - ۱۲ مثال: درخت بلوط بلگ گین (کتاب حزقیال نبی، باب ششم، آیه ی ۱۳)
 - ۱۳ باز توختن: (ف. م. baz tōxtan) تلافی کردن، انتقام گرفتن، باز توش: انتقام، ر. ک. Paul Horn

سفر لاویان باب بیست و پنجم (۱۴) و کو بفروشی آخریان^۱ بامهل تو یا بخری از دست امهل تو [مـ]رنجانید مرد ازمر برادر اوی: (۲۵) <کو> درویش شوود برادر تو و بفروشد از احسنای اوی و بیایاد شفعه^۲ خواه اوی آن نزدیک تر باوی و شفعه خواهاد ازمر آخریان برادر اوی: ממכר^۳ یعنی چیز فروختنی: (۳۵) و کو درویش شوود برادر تو و بچسپاند (بگرداند) دستی اوی اباز تو و قوی گیر باوی غریب و سپنج بزیهاد اباز تو:

سفر لاویان باب بیست و ششم (۱) مه سازید باشما معبودان و تراشیده و ریخته مه انگیزید باشما و سنگ نگار گیرد مدهید در ولایت اشما بنماز بردن ابران کو منوم یوی خودای اشما: (۸) و بتازند از شما پنج صد را و صد از شما بیوری را بتازند و بیوقتند دوشمنان اشما پیش اشما بشمشیر: (۱۳) منوم یوی خودای اشما آنچ بیرون آوردم اشمارا از زمین مصریم از بودن بایشان بندگان و بشکنانیدم^۴ چمبرهای (چنبر: ترقوه) غولها اشما و براینیدم اشمارا بسر اورازی (افرازی): (۱۵) و اگر در شریعتهای من نیایگی آریده^۵ و اگر ازمر حوکمهای مرا باز زند جان اشما بنه کردن ازمر همه فرمانهای من بسوست کردن اشما ازمر شرط من: (۱۷) و بدهوم خیشم من در شما گویا: اشما) و زخم زده آییید پیش دوشمنان اشما <<و مسلط شوند باشما دوشمنان اشما>> و بگوریزید و نیست تازنایی (تازنده ای) اشما را: (۱۹) و بشکنانم ازمر گشی^۶ چیرگی <<اشما>> و بدهم ازمر آسمان اشما چون آهن و ازمر زمین اشما چون میس דומ ורדו וקה פאשר תריד דומ ליסרה יסר בנך^۷ ייסר איש את בנו^۸ גאה וגאון ודרך רע^۹ דומ ויתר^{۱۰} (۲۸) و بروم ابازیشما بحمیت ستیز وار کونم اشما را هنیز من هفت بار ابر قدر خطاهای شما (گویا: اشما!): (۳۰) و نیست کونم ازمر بامجا (جای بلند) های اشما و اپیسته کونم ازمر آفتابجای های اشما و بدهوم ازمر تندیسها اشما ابر حال تندیسهای بُوتان اشما و باز زند امر من اشما را: یعنی چون کوشته شوید تندیس شما همچون تندیس بُوتان باشد کو نشنود و نبیند و نگیرد و نروود چون מק^{۱۱} گوفت כמוהם יהיו لשיהם^{۱۲}:

۱ آخریان: کالا، مفسر گوید: چیز فروختنی

۲ شفعه(ع): همسایگی، حق خریداری که به همسایه و شریک ملک داده می شود. (ناظم الاطباء)

۳ آخریان

۴ بشکنانیدم: بشکستم، از مصدر شکنانیدن

۵ نیایگی آرید: پایداری نکنید، رد کنید

۶ گشی: خوبی، خوشی، تندرستی (غرور)

۷ مثال "و مسلط شوند": و باشد چونانچ مسلط شوی (سیفر پیدایش، باب بیست و هفتم، آیه ی ۴۰)

۸ مثال "یادب کردن": ادب کون پسرت را (کتاب امثال سلیمان، باب نوزدهم، آیه ی ۱۸)

۹ ادب کوند مرد ازمر پسر اویرا (سیفر تثنیه، باب هشتم، آیه ی ۵)

۱۰ تکبر و گشی و راه بد (کتاب امثال سلیمان، باب هشتم، آیه ی ۱۳)

۱۱ مثال: و کمال چیرگی، و ازه عبری ל به معنی قدرت و قوی است و در جاهای دیگر "شوخ" ترجمه شده است. (سیفر پیدایش، باب

چهل و نهم، آیه ی ۳)

۱۲ מקרא קודש: کتاب مقدس

۱۳ همچون ایشان باشند سازندگان ایشان (کتاب مزامیر، باب صد و پانزدهم، آیه ی ۸)

(۳۱) و بدهم ازمر شهرهای اشما خراب و فرومگین^۱ کونم ازمر مقدش اشما و نه قبول کونم بوی پذیروفتگاری اشما וּבְדָהֶם מִלְחָמָה^۲ و اسم ازوی בְּיָמָיו: (۳۷) [و بی‌شکورفند^۳ مرد ببرادر اوی چون از پیش شمشیر و تازنایی نیست و نباشد باشما استقامت پیش دوشمنان اشما سفر لویان باب بیست و هفتم (۲) سخون گوی اباز پسران یسرال و چونین گوی بایشان مردی کو پوشیده کوند ندرا^۴ بقیمت جان ها بحضرت یوی: וּבְדָהֶם מִלְחָמָה מִיּוֹם הַבְּרִית: (۱۰) نی در گورکاناد^۵ اویرا و مه بدل کوناد اویرا نیک بید یا بد نیک و اگر بدل کردن بدل کوند چهار پای بچهار پای و باشد اوی و بدلی اوی باشد خاص: (۲۱) و باشد آن دشت بیبرون شون اوی بآن یوبل خاص بحضرت یوی چون دشت آن صوفی^۶ بآن کهن باشد احستای اوی: سفر اعداد باب یکم (۲) بر دارید ازمر سر مره^۷ همه جماعت پسران یسرال باهلیت های ایشان بخانه قبیلهای ایشان بشمار نامها همه نرینه بسرمرهای ایشان: سفر اعداد باب سوم (۳) اینانند نامها پسران آهرن آن کهنان آن اندودگان^۸ آنچ نزدیک بورده آمد قرین ایشان بخدمت کردن: (۱۲) و من اینک نزدیک آوردم ازمر آن لیوآن از میان پسران یسرال بدل همه نخوست زاد گوشایشن^۹ رحیم (رحم) از پسران یسرال و باشد گویا: باشند) خدمت کوناآن بحضرت من آن لیوآن: (۴۸) و بدهید آن سیم باهرن^{۱۰} و بیسران اوی بدلیهای آن زیادت باشان دریشن (گویا: دریشان): سفر اعداد باب چهارم (۶) و بدهنداد ابرو گویا: ابروی) پوششی پوست ساختیانان^{۱۱} و بگوستراننداد جامه جومله کبود از زبر و بنهنداد باهوهای اوی: (۷) و ابر خوان نان آن دو رویه بگوستراننداد جامه کبود و بنهنداد ابروی

-
- ۱ فرومگین: ویران
 - ۲ مثال: ببوید کارزار (جنگ) را (کتاب ایوب، باب سی و نهم، آیه ی ۲۵)
 - ۳ بو
 - ۴ شکرفیدن یا سکر فیدن: لغزیدن، سکندری خوردن: ف. م، *škarvītan*
 - ۵ پوشیده کوند ندرا: به نذرش وفا کند. ندرا: واژه ی آرامی به معنی "نذر"، (*ein Gelübde ablegen*)، مثالی که مفسر برای "پوشیده کوند" بدنیاال این آیه آورده و معنی آن "عجایب بوده آید" است، قابل فهم نیست. لازم به تذکر است که ریشه ی هر دو فعل در عبری *פ. ל. א.* (پ. ل. ا.) است که معنی اصلی آن عجیب بودن و تنها در ترکیب با نذر به معنی وفای به نذر است.
 - ۶ مثال: ها عجایب بوده آید از حضرت یوی چیزی (سفر آفرینش، باب هیجدهم، آیه ی ۱۴)
 - ۷ در گورکاناد: در گور (غور؟)کانیدن: عوض کردن، تبدیل کردن، مبادله کردن
 - ۸ صوفی: واژه ی عربی، جمع صافیبه: زمینی که اهل آن مهاجرت کرده یا مرده اند و وارثی از آنان باقی نمانده است. در اینجا بمعنی موقوفه یا مال تحریم شده است.
 - ۹ سر مره: سرشماری آمار
 - ۱۰ اندودگان: مسح شدگان
 - ۱۱ گوشایشن: گشنایش
 - ۱۲ ساختیان: تیماج، پوست بز دباغی شده، فرهنگ عمید

سفر اعداد باب هشتم (۴) و اینست صفت عمل آن چراغ پایه یک لخت^۱ زرین تا ران آن تا جوشکوب^۲ آن یک لخت آن چون نمایش آنچ بنمود یوی ازمر^۳ مُشه را همچونان بکرد ازمر آن چراغ پایه: מקושב^۳ از معنی سختیست هرچ یک لخت شود سخت و قووت مند شود מקושב^۴ هم از معنی سختی است چی در معده سختی کوند و دیر هضم شود: (۲۱) و چکانیده آمدند^۵ آن لیواآن و بشوستند جامهای ایشان و عرضه داد اهرن ایشانرا عرضه بحضرت یوی و کفارت خواست ابریشان اهرن بپاک کردن ایشانرا (گویا: ایشانرا): בזבז ולקח להם את הבית: (۲۵) و از مرد پنجاه ساله باز گر داد از سپاه آن کار و مه کار کوناد هنوز:

سفر اعداد باب نهم (۱۲) مه باقی گوذارنداد ازوی تا بامداد و استکان^۶ مه شکننداد دروی چون همه آیین پسحا بکوندند اویرا:

سفر اعداد باب دهم (۹) و کو بشوید بکارزار در ولایت اشما ایران عدو آن عداوت نمایا اشما را و تکبیر (!!!) کونید بآن بوقها و یاد کرده آید بحضرت یوی خودای اشما و بوختگار شده آید از دوشمنان: (۱۲) و منزل بر داشتند پسران یسرال بمنزل جایهای ایشان از بیواوان^۷ سینی و فرود نشست آن اوور (آبر) در بیواوان فارن: (۲۹) و گوفت مُشه بحبب پسر رعوال آن مدینی خوسور^۸ مُشه منزل بر داراآئیم ایما بآن جای گاه آنچ گوفت یوی اویرا بدهوم باشما بیا اباز ایما تا نیکویی کونم اباز تو کو یوی سخون گوفت نیکویی بر یسرال: (۳۲) و باشد کو بروی اباز ایما و باشد آن احسان^۹ <<آن>> آنچ <<نیکویی>> بکوند یوی اباز ایما و نیکوی کونیم اباز تو:

-
- ۱ یک لخت: کار یک پارچه یا توپُر، چیزی که بوسیله چکش کاری یکپارچه ساخته شود
 - ۲ جوشکوب (؟): گل شمعدان (Rosette)
 - ۳ یک لخت
 - ۴ و "خیار"
 - ۵ چکانیده آمدند: یعنی با پاشیده شدن آب مقدس پاک شدند.
 - ۶ مثال: و بستناد بچکانیدن ازمر آن خانه را (سفر لایوان، باب چهاردهم، آیه ی ۴۹).
 - ۷ هنوز: دیگر
 - ۸ استکان: استخوان، ف. م. ast(ag) یا astuxān استخان؟
 - ۹ بیواوان: بیابان (تبدیل "ب" و "و")
 - ۱۰ خُسور: پدر زن (در ادب فارسی به معنی "پدر شوهر" هم آمده است).
 - ۱۱ در چاپ پپیر: "امس آن"

کتابنامه

- Lazard. G, 1995, La formation de la langue persane .Paris :Institut d'études iraniennes.
- Moreen. V.B. 1987, Iranian Jewry's Hour of Peril and Heroism: A Study of Babai Ibn Lutf's Chronicle 1617-1662 . n.d :Published by The American Academy for Jewish Research.
- پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو ۱۳۸۴.
- حسن رضایی باغ بیدی، کهن ترین متون فارسی به خطوط غیر عربی (عبری، سریانی و مانوی)، تهران: فرهنگستان، ۱۳۷۸.
- خوبان، م. شاهین تورا، تورات مقدس به شعر فارسی. تهران: شرکت نشر کتاب، ۱۳۷۸.
- فرهنگ لغات فارسی - عبری حمیم، ۱۳۴۴.

نویسنده

علی حاجی حسینی پژوهشگر آزاد زبان فارسی a.hosseini@t-online.de